

## مقدمه :

یکی از ضروریات اعتقادی ما، اعتقاد به غیب و اعتقاد به وجود فرشتگان الهی است. در واقع اعتقاد به ملائکه از اعتقاد به توحید سرچشمه می‌گیرد. زیرا ملائکه بسط توحید افعالی و توحید در حاکمیت و ربوبیت‌اند و سنت‌های الهی در عالم از طریق ملائکه تحقق پیدا می‌کند. ملائکه مظهر اسما الهی‌اند و شناخت آن‌ها یکی از راه‌های شناخت توحید و نزدیک شدن به توحید است چون ملائکه حقائق نوری و غیبی الهی‌اند و اسما الهی در آن‌ها ظاهرتر از موجودات دیگر است. شناخت آن‌ها انسان را زودتر به حقائق عالم نزدیک می‌کند. با توجه به این ضرورت امید است که بحث موجود ما را به آن مطلوب مورد نظر نزدیک کند. شیوه‌ای که در این مقاله در نظر گرفته شده است یک روش جدید در شناخت فرشتگان الهی و از جهتی شناخت توحید است. نویسنده تقاضا دارد که قبل از مطالعه به نکاتی که تنظیم شده توجه فرمائید. تا هم به روش بحث آشنا شوید. و هم هدف نویسنده را از تنظیم این مقاله بیابید.

1- برخی از این مطالب قواعد و برخی نکات می‌باشد. که، از همدیگر از این جهت جدا نشده است.

2- سعی شده است. که، تا حد امکان مطالب سیر منظم از ساده به مشکل داشته باشد.

3- در واقع این روش شناخت ملائکه، شناخت عالم هستی از زاویه انسان است. انسان به حدی وسعت وجودی دارد. که، هر کدام از ابعادش

راهی به سوی شناخت نظام تکوین است. در واقع تطبیق عالم درون و بیرون است.

4- در این نوشتار در واقع مبنا کاربر این است که، یکی از آیات الهی بنام انسان معرف آیت دیگر الهی به نام ملائکه مورد توجه قرار گرفته است. و اشاره به قاعده‌ای دارد که همه آیات الهی مبین و معرف همدیگراند.

5- شیوه‌ی نگارش این نوشتار به شکل‌ای تنظیم شده است که بتوان آن را بطور منظم تدریس کرد.

6- فضای غالب بحث در این نوشتار فلسفی و عرفانی است و این موضوع بر مبانی ثابت و محکم فلسفه و عرفان طرح شده است.

7- این نوشتار هم مانند سایر نوشته‌ها خالی از اشتباه و نقص نمی‌باشد. و این‌ها مربوط به بضاعت اندک علمی نویسنده می‌باشد. در این راستا ما را از ارشادهای علمی خود مطلع سازید.

8- در این روش ادعا نمی‌شود. که، در همه موارد احکام قوا و احکام ملائکه یکسان باشد بلکه طبق قاعده «*علم الامثال فی ما یجوز و لا یجوز و احد*» عمل شده است. یعنی؛ در غالب مورد می‌توان حکم مشابه برای قوا و مشاعر انسان و ملائکه یافت و در همه موارد اطلاق ندارد.

9- هدف این نوشتار تصدیق مبانی‌ای می‌باشد که ما پذیرفتیم، منتها شیوه آن تطبیق حقایق درونی با لطائف بیرونی است.

### 1- ادراکات نفسانی، قوای نفسانی اند.

منظور از قوای نفسانی، ادراکات پنجگانه، ادراک خیالی، ادراک عقلی و ادراک قلبی است. و از این جهت که از نفس صادر می‌شوند. به نفس نسبت داده می‌شوند. در موضوع ملائکه هم متوجه می‌شویم. که، ملائکه حقائق و واقعیاتی در عالم هستند که از حق صادر می‌شوند. و به حق هم نسبت و استناد داده می‌شوند، پس ملائکه قوای حق‌اند.

### 2- عدم عصیان و تخلف قوا

قوای نفسانی در اطاعت محض نفس می‌باشند. و قدرت تخلف و تخطی و شأیت عصیان ورزیدن ندارند. یعنی؛ امر کردن نفس به قوا، مساوی با اطاعت کردن آن‌ها می‌باشد، در رابطه با فرشتگان الهی هم می‌گوئیم. که، آن‌ها قدرت تخلف از دستورات الهی را ندارند. و مطیع محض حق‌اند، در واقع نحوه‌ی وجودی آن‌ها طوری است. که، شأن و قابلیت تخلف در ذاتشان نیست البتّه بطور تکوینی.

### 3- مخاطب بودن قوا

نفس همه‌ی قوای خود را مورد خطاب قرار می‌دهد و این نوع خطاب تکوینی است. و در خطاب تکوینی امرکننده، مخاطب آفرین است. صرف خطاب کردن، همان آفریدن مخاطب است. قوا مخاطب نفَسند. ملائکه هم مخاطب تکوینی حق‌اند. که، خطاب الهی که همان ظهور اراده اوست، عامل آفریدن مجموعه ملائکه می‌شود.

### 4- یکی بودن هدف قوا

تمام قوای نفسانی وحدت هدف دارند. که، همان نفس ناطقه است. یعنی؛ جهت‌گیری تکوینی همه آن‌ها رسیدن به خود نفس است. فرشتگان

الهی هم همگی در مسیر الی الله به سوی کمال مطلق که حق است، سیر دائمی دارند.

### 5- رتبه و جایگاه قوا

قوای نفسانی به نسبت درجه‌ای از وجود که دارند. مقام و مرتبه خاص خود را دارند. مثلاً: قوای حسّی به خاطر اینکه نازل‌ترین قوای نفسانی‌اند. پائین‌ترین رتبه و جایگاه را در نظام انسانی دارا می‌باشند. قوه خیال که درجه بالاتر از حواس پنجگانه را دارد. جایگاه برتر دارد و قوه عاقله که برتر از حواس و خیال است. به خاطر درجه وجودی بالاتر جایگاه بالاتر دارد. هر کدام از ملائکه درجه خاص، تجرّد خاص، نحوه وجود خاص و جایگاه مشخصی در مجموعه نظام‌مند هستی دارند.

### 6- لطافت و تجرّد قوا

هر قدر وجود شدیدتر باشد. تجرّد هم شدیدتر است. و به تناسب تجرّد هر موجود، لطافت آن متفاوت می‌شود. قوای نفسانی درجات وجودی متفاوت دارند. و این تفاوت درجه منشأ تفاوت تجرّد آنهاست. و تفاوت تجرّد باعث تشکیک در لطافت است. به عنوان مثال: قوه خیال درجه وجودی کامل‌تر از حواس دارد. در نتیجه لطیفتر از حواس است. و قوه عاقله از قوه خیال درجه کامل‌تر دارد پس تجرّد کامل‌تر دارد. و نتیجه تجرّد کامل‌تر، لطافت بیشتر است. ملائکه در عالم هستی تفاوت درجه دارند. و به تناسب تفاوت درجه، تجرّد متفاوت دارند. و آن‌هائی که در اوج تجرّداند، در اوج لطافت‌اند. پس مجردات عقلی که همان ملائکه مقرب می‌باشند. لطیف‌ترین فرشتگان الهی‌اند.

## 7- لطافت و خفی در قوا

قوای نفسانی هر اندازه که لطیف تر باشند. پنهان تر و دست نیافتنی تر اند به عنوان مثال: قوه خیال لطیف تر از حواس است. پس مخفی تر از حواس است. قوه عاقله که هم از حواس و هم از خیال لطیف تر است، پنهان تر است. ملائکه هم به میزان لطافت، مخفی تر اند. موجود لطیف موجود غیر محسوس به حواس پنجگانه است. ملائکه، لطائف عالم تکوین اند.

## 8- لطافت و ادراک در قوا

قوای نفسانی، درجات لطافت متعدّد دارند. و در لطافت یکسان نمی باشند. و هر اندازه این لطافت کاملتر باشد درک آن مشکل تر است. بر مبنای این قاعده فهم خیال سخت تر از حواس و درک قوه عاقله مشکل تر از حواس و خیال است. و درک قلب مشکل تر از همه ی آنهاست. و در نظام منسجم آفرینش هم درک حقائق لطیف درجات دارد. چون لطافت درجات متنوع دارند. به خاطر این مبنای حقائق عقلی و مجردات کلیه که لطیف تر از مجردات خیالی و برزخی اند کمتر در شکار و صید معارف قرار می گیرند.

انسان کامل، در میان تمام مخلوقات، لطیف ترین حقیقت عالم است. و این لطافت که به جنبه روحی آنها مربوط می باشد. باعث شده است که ما حقیقت آنها را به آسانی نفهمیم. و خداوند که عین لطافت است. درک کنه ذات آن محال است. با هیچ نحوه ادراکی نمی توان حقیقت ذات او را یافت.

### 9- تفاوت رسالت قوا، به خاطر تفاوت درجه است

قوای نفسانی چون تنوع درجه دارند، تنوع جایگاه دارند. این تنوع درجه و جایگاه باعث تفاوت در رسالت‌ها و نقش‌های آنها می‌شود. یعنی قوای حسی و وظیفه مشخص و خاصی دارند. که، همان ادراک جزئیات مادی است. و از قلمرو ادراک خود خارج نمی‌شوند. رسالت آنها فراتر از محسوسات نیست. این قوا رسولان نفسند. و رسالت آنها همین قلمرو معین را دارد.

قوه خیال درک صورتهای مثالی و برتر از ماده را بعهده دارد. و نمی‌تواند صورتهای مادی محسوس را درک کند. همان‌گونه که نمی‌تواند صورتهای کلی عقلی را درک کند. و قوه عاقله هم نه ادراک صور حسی را دارد. نه ادراک صور خیالی را، بلکه مفاهیم کلی عقلی را می‌فهمد.

فرشتگان الهی هم در عالم به خاطر تفاوت درجه، تفاوت رسالت دارند. هر کدام از جانب خداوند مأموریت ویژه‌ای دارند. که، این مأموریت به تناسب نحوه وجودی آنهاست. پس فرشتگان مقرب وظیفه‌ای دارند که فرشتگان مثالی ندارند.

### 10- قوا، هم مجالی و هم مظاهر نفس‌اند

قوای نفسانی مجالی و مظاهر متنوع نفسند. یعنی؛ حقائق و ویژگیهای مکتوم نفس را بروز و ظهور می‌دهند. در واقع نفس، جلوه جلوه شده است، و در هر جلوه‌ای به شکلی ظهور خاص یافته است. یعنی؛ نفس مجالی یکسان و یکنواخت ندارد.

فرشتگان هم در نظام زیبای خلقت جلوه جلوه‌اند و هر کدام یک نحوه خاص از وجود نامتناهی را برخوردارند. بنابراین هر کدام یک نحوه

ظهور ویژه از حق‌اند، پس ملائکه مجالی و ظهورات متعدد حق‌اند. که، هر کدام به تناسب مظهریت خاص، زیبایی خاصی را دارا می‌باشند.

### 11- قبض و بسط قوا

قوای نفسانی دائم در حال قبض و بسط‌اند. یعنی؛ با وحدتی در نفس جمعند. و یا در اعضاء بدنی ظهور می‌کنند. نفس انسان گاهی مظهر اسم القابض و گاهی مظهر الباسط قرار می‌گیرد. آن موقعی که حق با القابض در او تجلی کرد. او هم قوا را قبض می‌کند و ظهور آن‌ها را می‌گیرد. و هنگامی که حق با اسم الباسط جلوه کند، نفس انبساط معنوی پیدا می‌کند. و نمونه‌ای از بسط، ظهور نفس در قوا می‌باشد. البته شعف و شوق روحانی از جلوه‌های الباسط است. همان‌طوری که غم هم از جلوه‌های اسم القابض است. پس قوا، مظاهر القابض و الباسط قرار می‌گیرند. قبض و بسط دارند، ملائکه هم مظاهر قبض و بسط حق‌اند.

### 12- عدم استقلال قوا:

تمام قوای نفسانی از خود هیچ استقلالی ندارند زیرا همگی شئون و مظاهر نفس می‌باشند. چه در مقام علمی نفس باشند. و هویت علمی داشته باشند. و چه در مقام فعلی نفس باشند. و ظهور در بدن داشته باشند. فرشتگان الهی، در جهان پهناور همگی شأن حق‌اند، اوصاف فعلیه حق‌اند. به اراده و مشیت کامله حق هستی دارند. و در ذات و صفات و افعال از خود هیچ ندارند. عین نیاز به حق‌اند، عین ربط به حق‌اند چون جلوه و مخلوق‌اند.

### 13- قوای نفسانی، همگی آیات نفس می‌باشند :

باتوجه به این نکته و قاعده هر کدام از قوای نفسانی به نحوی جلوه‌ای از جلوه‌های نفس می‌باشد. و هر جلوه‌ای بیانگر اوصاف و ویژگیهای ذاتی نفس، است. یعنی؛ خیر از حقائق پنهان روح را می‌دهد. و از این جهت یک علامت و نشانه برای شناخت نفس می‌باشد. که، همان روش برهان آئی است به عنوان مثال : بینائی، جلوه‌ای از جلوه‌های نفس است. و نشان‌دهنده یکی از کمالات درونی نفس است. چون نفس ذاتاً بینا می‌باشد. این وصف کمالی در یکی از قوایش ظهور می‌کند. پس بینائی آیت نفس، کمال نفس، مرآت نفس، معرف نفس در مقام فعلی است. قوه خیال، هم یکی از جلوه‌های نفس و یکی از کمالات و آیات نفس است. که، به شکلی مناسب خود، نفس را نشان می‌دهد، قوه عاقله، قلب، هم هر کدام به اندازه خود نفس را نشان می‌دهند. هر کدام از ملائکه هم جلوه اسمی از اسما الهی باشند. و بیانگر وصفی از اوصاف او می‌باشند. و این موضوع نشان‌دهنده حکمت بالغه‌ی الهی و مدیریت کامل حق می‌باشد. یعنی؛ هر ملکی در عالم به شکلی حق را در صحنه عالم نشان می‌دهد. چون ملائکه مظاهر اسماء و صفات حق‌اند. یکی از راههای شناخت خداوند، نظر به ملائکه می‌باشد. آیت غیر از علامت بودن هیچ هویتی ندارد. فقط حق را نشان می‌دهد نه خود، را همان‌طور که قوا فقط نفس را نشان می‌دهند. نه ویژگی خود را، آینه‌ی نفس‌اند، به اندازه درجه خود، کمالات نفس را نشان می‌دهند.



#### 14- قوای نفسانی، همگی حجاب نوری نفسند.

حجاب، یعنی آن شیء که یک حقیقت را مستور می‌کند. و اوصاف درونی یک موجود را پنهان می‌کند. و یا مانع رسیدن به وصف ذات یکی شیء می‌شود. هر موجود از این جهت که کمالات حق را نشان می‌دهد آیت و نشانه است. یعنی؛ مظهریت او، و از جهت حدود وجودی، حجاب و مانع شناخت است. قوای نفسانی از جهت محدودیت و شأیت و مخلوق بودن حجاب نفسند. یعنی؛ کنه و حقیقت نفس را پنهان می‌کنند. وسعت نفس را نشان نمی‌دهند. حال حجاب یا ظلمانی است. مانند دیوار برای خورشید، که مانع دیدن نور خورشید می‌شود. و یا حجاب نوری است مانند شعاع خورشید که باعث مخفی شدن خود خورشید می‌شود. و یا ملائکه که حجاب نوری حق‌اند. که البته این مثال بهتر است.

موجودات مجرد، که موجودات نوری‌اند. در عین آیت گونه بودن خود حجاب مرتبه بالاتر فرداند. و در هر مرتبه جلوه‌های خودشان حجاب خودشان است. مثلاً: بدن حجاب ظلمانی و حجاب اکبر نفس انسان است. و از جهاتی برای انسان از جهت رسیدن به کمال محدودیت ایجاد می‌کند. و از جهاتی ابزار رسیدن به قرب الهی است. و با همین بدن، ما می‌توانیم عباداتی را انجام دهیم. اما قوای نفسانی، حجاب نوری نفس می‌باشند. ملائکه هم مانند قوای ما حجاب نوری حق‌اند. البته همانطور که قوا درجات دارند و درجات قوا درجات خود نفس است. و هر قوه‌ای که لطیف‌تر باشد. آیت بودن آن غالب بر حجاب بودن آن است. به همین خاطر قوه خیال که لطیف‌تر از حواس است. درجه آیت بودن آن بیشتر از قوای

حسی است و قوه عاقله که از سایر قوا لطیفتر است. جنبه آیت بودن آن کامل تر است (قوا و ملائکه حجب نوری اند)

البته حجاب بودن قوا یکسان نیست. و متناسب با درجه وجودی آن هاست. همان طور که آیت بودن آن ها به تناسب مرتبه وجودی شان است.

### 15- لطافت و تناسب در ارائه دادن قوا

قوای نفسانی، به تناسب تجرّد و لطافت شان قدرت ارائه و جنبه مرآت بودن دارند. هر قدر قوه ای لطیف تر باشد. بهتر می تواند کمالاتی را که جذب و دریافت کرده است نشان دهد. به همین خاطر قوای عالی تر مثل عقل و قلب که تجرّد و لطافت کامل تر دارند نسبت به قوای نازله حسی و قوه خیال، آینه ی شفاف تری است. و هر کمالی را که از حق دریافت کرده است. بتمامه نشان می دهد. به عبارت دیگر: دریافت کمالاتش از حق، عین ارائه و مرآت بودنش است. پس تمام قوای نازله و متوسط و عالیّه برای نفس آینه و عین ارائه اند. و غیر از ارائه دادن هویت دیگری ندارند. ملائکه نیز در نظام یکپارچه خلقت حقیقتی جز ارائه کمالات حق از خود ندارند. و فقط عظمت و وسعت حق را نشان می دهند. و به تناسب لطافت و درجه وجودی شان ارائه کامل تر دارند. یعنی؛ مجردات عقلی، ارائه جامعی از کمالات حق دارند.

### 16- رابطه احاطی و محاطی قوا

قوای نفسانی، نسبت به هم محیط و محاط اند. یعنی؛ قاعده احاطه جاری است. قوه عالیّه نسبت به نازله احاطه دارد. قلب بر عاقله و عاقله بر خیال و خیال بر قوای حسی احاطه دارد. و به خاطر احاطه، حکم و صفت خود را بر آن جاری می سازند. و قوای نازله محاط قوای عالیّه اند. علت این

احاطه ذاتی، شدت مرتبه است. یعنی؛ چون قوه عالیه درجه وجودی کامل تر دارد، قوه نازله را در احاطه خود دارد. احاطه بطور کلی بر دو قسم است: یکی احاطه وجودی، که، وجود موجود نازله، در احاطه هستی موجود عالیه است. و عالیه محیط بر او، هستی نازله در حاکمیت و سیطره عالیه است. مانند: احاطه هستی خداوند بر هستی تمام موجودات که احاطه ذاتی و احاطه وجودی و احاطه دائمی است.

احاطه دیگر، احاطه علمی است. که، احاطه نازل تر از اولی است. مانند: احاطه عالم بر جاهل یا احاطه قوه خیال بر حواس، احاطه قوه عاقله بر حواس، که، قوه عاقله هم علم به صور خیالی می تواند داشته باشد. و هم علم به ادراکات حسّی.

ملائکه، حکم رابطه‌ی محیطی و محاطی را دارند. ملائکه برتر، ملائکه نازل را در احاطه‌ی قبضه قدرت خود دارند. و چون ملائکه نازله در احاطه ملائکه‌ی عقلی اند، به اذن مجردات عقلی فعّال و مدبراند.

## 17- نزول و عروج قوا

قوای نفسانی، دائم در حال نزول از نفس و عروج و صعود به سوی نفس اند زیرا همیشه تجلّی و نزول از عالیه به سوی نازله شروع می شود. و رجعت هم همیشه از قوه نازله به قوه عالیه است.

تمام ادراکات حسّی، به قوه خیال برمی گردند. این یک رجعت ذاتی است. و تمام ادراکات خیالی، هنگامی که از صورت و شکل و مقدار تجرید شوند به قوه عاقله برمی گردند. و سرانجام تمام مفاهیم کلی عقلی به قلب برمی گردند. و در آن مقام اصلاً معنا حضور دارد. نه مفاهیم. در این سیر دائم رجعت از نازله به عالیه صورت می گیرد. البتّه هر لحظه از نفس

قوا صادر و ایجاد می شوند. در واقع نزول عین عروج است. این قاعده کلیدی درباره ملائکه هم جریان دارد و آن‌ها هم تجلیات صادر شده از حضرت حق‌اند. یعنی؛ دائم از حق نازل می شوند و به حق برمی گرداند. در فلسفه هم این قاعده را داریم. که؛ «کل شیء یروح الی اصل» یعنی؛ هر فرعی که نازل است به اصل خویش برمی گردد. زیرا اصل او حقیقت و باطن اوست. آیات قرآن هم به نزول و عروج دائمی ملائکه اشاره صریح کرده است. مانند: آیه «نزل الالکدوالروح»<sup>1</sup> یا «تخرج الالکدوالروح»<sup>2</sup> که فعل مضارع در هر دو آیه استمرار نزول و استمرار عروج را بیان می کند. و همیشه نزول و نازل شدن از اصلی آغاز می شود. و همیشه عروج به سوی اصلی کامل تر از خود می باشد.

### 18- تجرّد و وسعت قوا

تمام قوای نفسانی، مجردّاند. یعنی؛ به نوعی از احکام و قواعد مادی منزّه و عاری می باشند. البته تجرّد درجات دارد. و قوای پنجانگانه حسّی درجه نازل تر دارند. پس تجرّد آن‌ها کمتر است. و قوای عالیه تجرّد کامل تر دارند. چون درجه وجودی کامل تر دارند و هر موجود به تناسب درجه وجودی، درجه‌ای از وسعت و ظرفیت وجودی را برخوردار است. از این جهت موجودات مجردّ، که کلیات سعی‌اند از وسعت وجودی برتری برخوردارند. و موجودات مادی از محدودیت بیشتر و وسعت کمتری برخوردارند. بر همین اساس مجردّات عقلی کلیات سعی‌اند. و

<sup>1</sup> - قدر- آیه 4.

<sup>2</sup> - معارج- آیه 4.

دارای ظرفیت وجودی کاملتری نسبت به ملائکه عالم مثال می‌باشند. این وسعت وجود کامل آن‌ها باعث شده است که حضور همه جایی داشته باشند. هر مجردی یک کلی سعی است. (تجرّد و وسعت قوای نفسانی و ملائکه).

### 19- معیت و تفاوت درجه قوا

حکم تشکیک در وجود، در تمام قوای نفسانی هم جاری است. یعنی؛ قوا نسبت به هم شدت و ضعف دارند. و عالی و نازل و دانی دارند. زیرا قوا نحوه‌های وجوداند. و حکم وجود، که همان اصل تشکیک می‌باشد. در مورد آن‌ها هم جاری است. در هر صورت با حفظ تفاوت درجه‌ای که نسبت به هم دارند. همگی در معیت نفس می‌باشند. پس معیت قوای نفسانی با نفس به معنای یکسان بودن رتبه آن‌ها نیست. همان‌طور که معیت مجموعه‌ی فرشتگان نظام الهی، به معنای یکسانی درجه آن‌ها نیست. همه‌ی ملائکه در نظام الهی حضور دارند. در محضر حق‌اند. حق حضور بالذات دارند و آن‌ها قائم به حضور حق‌اند. ولی معیت آن‌ها با حق نه به معنای یکسان بودن مقام همه ملائکه با هم و نه به معنای یکسانی ملائکه با حق است.

### 20- جامعیت و بساطت قوا

هر قوه‌ای یکی از شوون و کمالات نفس را نشان می‌دهد. و قوا به اندازه درجه وجودشان قدرت ارائه کمالات را دارند. هر اندازه که قوا به درجات تجرّد نزدیکتر باشند. جامعیت بیشتری دارند. به شکلی که می‌گوئیم: موجود مجردتر جامع‌تر است. یعنی؛ خیال نسبت به قوای حسّی از تجرّد بالاتر و از جامعیت بیشتر برخوردار است. قوه عاقله که از خیال و

حواس کامل تر است، جامع تر است. منتها چون هر قوه‌ای که مجردتر باشد. بساطت بیشتری را هم دارد. در عین اینکه هر قوه فقط یک قوه است. و خودش فقط همان قوه است (بساطت). باتوجه به بساطت، جامعیت دارد. قوای نازله در قوای عالییه به نحوه بساطت موجوداند. یعنی؛ فانی در قوه عالییه‌اند. حاضراند در قوه بالاتر ولی ظهوری از خود ندارند یعنی؛ اگر همه قوای حسی و خیالی در عاقله حضور داشته باشند. باعث ترکیب قوه عاقله از چند قوه نمی‌شود. زیرا تمام این قوا فانی‌اند در عاقله و این معنای بساطت در عین جامعیت است.

ملائکه هم که درجات متفاوت دارند. در عین اینکه ملائکه نازل در ملائکه عالییه حضور جمعی دارند. (نه حضور به شکل یک مجموعه‌ی اجزاء مادی) آن ملک کامل تر با حفظ مقام خود از حضور آنها ترکیب پیدا نمی‌کند. چون از سعه وجودی کاملتری برخوردار است. تمام ملائکه برزخی در محضر ملائکه عقلی حضور جمعی دارند. و قائم به وجود آنها می‌باشند. و حضور و ظهور آنها قائم، به حضور و ظهور ملائکه عقلی است.

## 21- یکپارچه گی و وحدت قوا

هر قوه‌ای درجه‌ای از وجود را دارد. و هر درجه از وجود درجه‌ای از نظام‌مندی و ترتیب خاص را دارد. قوای عالیتر، درجات بالاتری را دارا هستند. و نظم جامعتری را دارند. هر قدر به قوای نازله نزدیک تر می‌شویم. نظام‌مندی ضعیفتر، پراکندگی بیشتر می‌شود. در واقع وجود و وحدت کنار هم و مساوی و مساوق هم‌اند. وجود کامل‌تر، وحدت و نظم و انسجام کامل تر دارد. هیچ موقع نمی‌توان وحدت را از وجود تفکیک کرد. به

همین جهت هر شیء خودش فقط یک وجود است. یک حقیقت وحدانی دارد. چند هویت ندارد. در رابطه با شدت و ضعف وحدت به عنوان مثال: قوه بینائی نسبت به چشم از وحدت بالاتری برخوردار است. چون درجه وجود کامل تری دارد و چشم نسبت به یک سنگ از نظم و انسجام دقیق تری بهره مند است. و قوه خیال از جهت وحدت و نظام کامل تر از قوای حسی است. تا جائی که خود نفس از تمام قوا و بدن اش دارای وحدت کاملتر و جامع تری است. به نوعی که هیچ نوع کثرت و تفکیک در ذات و حقیقت انسان راه ندارد. ملائکه هم از یک نوع حقیقت وحدانی و وحدت سعی وجودی بهره منداند. و ذات آنها قابل تجزیه و ترکیب نیست. نحوه وجود آنها وجود وحدانی است. و جلوه های وحدت ربوبی اند. هر کدام به تناسب درجه وجودی خود، درجه هایی از وحدت را دارا می باشند.

## 22- حفظ هویت قوا

هر قوه ای خودش فقط خودش است. و یک حقیقت بیشتر ندارد. به عنوان نمونه قوه شنوائی، فقط یک قوه است. نه چنده قوه، و بینائی نیست، شنوائی فقط شنوائی است. یعنی؛ هر قوه ای وحدت خود را همیشه حفظ می کند و هر اندازه هم که اشتداد یابد. از یکی بودن و وحدت خارج نمی شود. بلکه قوه شدیدتر می شود. اشتداد طولی دارد نه جامعیت در عرض، که، مجموعه ی قوای دیگر شود، قوه خیال هم فقط قوه خیال است. نه قوای حسی و هر قدر کامل تر شود، در قلمرو وجودی خودش کامل می شود. و از حیطه خود خارج نمی شوند. هر ملکی هم یک حقیقت بیشتر ندارد. و نمی تواند ملک دیگر شود. و هر کدام درجه خاص، رسالت

خاص دارند و همواره وحدت وجودی خود را در مراتبشان حفظ می‌کنند.

### 23- جایگاه قوا در نفس

تمام قوا در رابطه با نفس معنا و جایگاه و جهت و اصالت پیدا می‌کنند. به عبارتی، نفس به تک‌تک قوای نفسانی معنا و جهت می‌دهد. جایگاه و رتبه و رسالت آن‌ها را مشخص می‌کند. ویژگیها و افعال آن‌ها را در نظام انسانی تعیین می‌کند. اگر نفس نباشد، قوا، وجودی از خود ندارند. جایگاهی از خود ندارند، قدرت اثرگذاری از خود ندارند. جایگاهی از خود ندارند. قدرت اثرگذاری از خود ندارند. قابل تحلیل نمی‌باشند، یعنی نفس پایگاه و مبنا تفسیر و شناخت قوا می‌باشد. جهت کمالی قوا را روح مشخص می‌کند. سیر ذاتی قوا مسیر مشخصی دارد که، نفس معین می‌کند. در عالم هستی هم توحید جایگاه و جهت ملائکه را مشخص می‌کند. هر ملکی چون مظهر اسمی از اسماء الهی است. رتبه مشخص، جهت معین، رسالت مشخص و ویژگیهای خاصی دارد. پس علاوه بر ملائکه هر پدیده‌ای را در عالم باید با توحید شناخت. و سمت و جهت آن را با توحید مشخص کرد. (جایگاه قوا و ملائکه)

### 24- تقدّم و تأخّر قوا و نفس

درجات وجود نسبت به هم تقدّم و تأخّر وجودی و ذاتی دارند. و قوای نفسانی از این جهت هم این حکم و قاعده را می‌پذیراند. تقدّم و تأخّر یا اعتباری است. که، مانند تقدّم و تأخّری که میان امام و مأموم، رئیس و مرئوس موجود است. و یا حقیقی است. مانند: تقدّم نفس بر همه قوای خود و یا تقدّم ذاتی حق بر تمام موجودات و یا تقدّم



انسان کامل بر تمام موجودات از جهت مقام نور، عظمت، قوا تقدّم ذاتی و رتبی نسبت به همدیگر دارند. قوای عالیّه ذاتاً و رتبهً مقدم بر قوای نازلّه‌اند، آن قوه‌ای که وجودش شدیدتر باشد تقدّم ذاتی و رتبی بر سایر قوا دارد و سایر قوا تأخر دارند از قوه عالیّه مانند تقدّم قوه عاقله بر قوه خیال و قوای حسّی، عالم بر جاهل تقدّم بالشرف دارد. یعنی؛ شرافت وجودی عالم مقدم است بر جاهل، بدن نسبت به نفس تأخر رتبی دارد. با توجه به این اصل ملائکه عقلی نیز نسبت به سایر موجودات از تقدّم رتبی و ذاتی برخوردارند و این تقدّم آن‌ها حکایت از رتبه بالاتر آن‌ها دارد.

### 25- قوا در عین اشتراک، اختلاف با هم دارند.

اشتراک قوا از جهت غیرمادی بودنشان است. و در همین موضوع اختلاف از جهت رتبه دارند. اختلاف در نوع رسالت و نوع فعالیت دارند. همگی وحدت هدف دارند. ولی وحدت فعل ندارند، هر کدام از ملائکه هم با اینکه همگی مجردات نوری‌اند، رسالت و کار متفاوت دارند. تمایز قوا از جهت تعین و حدود قوه بودن است. این تمایزها در مقام وحدت قوا حذف می‌شود و قوه بساطت خود را حفظ می‌کند.

### 26- قوای نفسانی، در عین جامعیت اضداد، وحدت وجودی دارند.

قوه خیال جامع صورتهایی است که در خود حاضر کرده است. و آن‌ها را درک کرده است. این صورتهای در برخی موارد، صورتهای متضاد می‌باشند. مانند: صورت تری و صورت خشکی، زشتی و زیبائی، صورت نرمی و زبری، همگی به وحدت مثالی در مقام قوه خیال جمعند. یعنی؛ قوه خیال جامع صورتهای است که با هم تضاد دارند. این ضدّیت‌ها را می‌تواند

در خود جمع کند. و حکم ضدیت به خود نگیرد. بلکه این صورتهای متضاد را به وحدت مثالی حفظ کند. یعنی؛ هر کدام با حفظ خصوصیت خود در مقام قوه خیال حضور دارند. اما حضور جمعی دارند. به وحدت بسیطه قوه خیال موجوداند، قوه خیال کثرت عینی موجود در اشیاء خارجی را در مقام خیال وحدت و یگانگی میبخشد. قوه عاقله نیز مفاهیم متضاد که بین آنها کثرت واقعی تحقق دارد را، به وحدت قاهره و وحدت عقلانی متمرکز می کند. به شکلی که مفاهیم متضاد در مقام قاهره تحت حکم قوه عاقله وحدت ذاتی این قوه را پیدا می کنند. و قائم به قیام این قوه می شوند پس در این مقام مفاهیم، ظهور متمایز از هم دیگر ندارند بلکه ظاهراند، به ظهور وحدانی عاقله، یعنی در مقام قوه عاقله فقط قوه عاقله ظهور دارد و بقیه مفاهیم حضور وحدانی دارند. نه ظهورهای متمایز از هم و نه ظهورهای متمایز از قوه عاقله، هر قدر موجودی از تجرد کامل تری بهره مند باشد. بهتر می تواند جامعیت اضداد را در مقام خود حفظ کند. البته قوه خیال، صورتهای متضاد و قوه عاقله، مفاهیم همان صورتهای متضاد را جمع می کند و به آنها وحدت میبخشد. اگر ما در عالم ماده تأمل کنیم، مشاهده خواهیم کرد. که، هر موجود مادی نمی تواند در زمان واحد، وصفهای متعدد و ضد هم داشته باشد. مثلاً: یک تکه چوب در یک لحظه نمی تواند هم خشک و هم تر باشد. و این عدم جامعیت اضداد در موجودات مادی به خاطر ضعف رتبه وجودی آنهاست. هر اندازه که ما به قلمرو مجردات نزدیک تر می شویم، به قلمرو وحدت و بساطت نزدیک می شویم. و متوجه می شویم که جامعیت اضداد در آنها باعث نمی شود از بساطت خارج شوند. بلکه وحدت خود را حفظ

می‌کنند و حکم کثرت را به خود نمی‌گیرند. قوا، احکام اعضاء بدن را ندارند. لذا قوا را باید با احکام و قواعد خاص خودشان شناخت. ملائکه الهی نیز در عین اینکه بساطت دارند. و نقائص مادی در ذاتشان نیست، جامعیت خاصی دارند. جامع اسماء متضاد الهی‌اند. مظهر قهار و رحمان‌اند، مظهر محیی و ممیت‌اند. مظهر قابض و باسط‌اند، تمام این صفات الهی عین ذات آن‌ها می‌باشد. و در ذات آن‌ها به اراده الهی تجلی و ظهور یافته است. و با ذات آن‌ها متحد و یگانه می‌باشد. این اسماء متضاد تجلی یافته از طرف حق آن‌ها را از هویت وحدانی و وحدت ذاتی خارج نمی‌کند. و همیشه هر ملکی یک حقیقت است. به خاطر همین قاعده است که ملائکه جامع تمام کمالات درجات عالم نازلۀ یعنی طبیعت‌اند. و این جامعیت به آن‌ها کثرت و چندگانگی و چند هویتی نمی‌دهد.

خداوند هم جامع اسما و کمالات ذاتی متضاد است. و این کثرت خاص اسمائی (که مانند کثرات عالم ماده نیست) حق را از وحدت ذاتی خارج نمی‌کند. و خداوند همیشه خودش خودش است. و نه خداوند، مخلوق می‌شود. و حکم مخلوق را می‌پذیرد و نه مخلوقات، خدا می‌شوند. و حکم ذات ازلی را می‌پذیراند. بلکه خالق همیشه احکام خود را دارد. مخلوق هم همیشه احکام خاص خود را دارد. هر قدر قوا به سمت تجرد می‌روند تمایز آن‌ها از بین می‌رود.

## 27- وحدت و کثرت قوای انسانی

نزول عامل کثرت و پراکندگی است. تمام قوای نفسانی از مبدأ واحدی بنام نفس تجلی یافته‌اند. و این تجلی و ظهور نفس تشکیکی است. یعنی؛ در واقع یک حقیقت بنام نفس جلوه کرده است و باعث بروز قوای

متفاوت شده است. که، هر قوه‌ای درجه‌ای خاص را دارا شده است. هر اندازه از قوای عالی مانند: قلب و عاقله به سوی قوای نازله مانند حواس نزدیک‌تر می‌شویم. کثرت غالب‌تر و وحدت مغلوب‌تر می‌شود.

صدراً معتقد است که قاعده وحدت در عین کثرت و کثرت در عین وحدت، در تمام عوالم ملک و ملکوت جاری است. یعنی؛ هر موجود در عین وحدت حقیقی، درجه‌ای از کثرت را دارد. هم وحدت حقیقتاً وجود دارد. و هم کثرت وجود دارد. منتها موجودات از وجهی که همان وجود آنهاست وحدت دارند. و وحدت به جنبه وجود آنها منسوب است و از جنبه‌ای کثرت دارند پس پراکندگی دارند. پراکندگی آنها مربوط به جنبه ماهیت آنهاست. اگر موجودی فقط هستی محض باشد. و هیچ جنبه‌ای از ماهیت را نداشته باشد، حتماً وحدت محض را دارد مانند: خداوند، به هر حال قوای نفسانی در عین پراکندگی و کثرت عینی، جنبه‌ای از وحدت را دارا می‌باشند. در قوای نازله مانند: ملائکه نازله جنبه کثرت آنها بر وحدت غلبه دارد. اما قوای عالیه نفس، که، همان عاقله و قلب می‌باشد. وحدت غالب بر کثرت‌شان است. هر اندازه که درجه وجودی بالاتر باشد. وحدت هم غالب‌تر است. و کثرت مغلوب‌تر، به خاطر همین قاعده ملائکه عقلی در اوج وحدت ذاتی می‌باشند. نه اینکه وحدت آنها مانند برخی مسائل امور ماده اعتباری باشد و کثرت ملائکه مجرد هم از جنبه ماهیت آنهاست، هیچ مخلوقی بدون ماهیت و حدود وجودی امکان تحقق ندارد. همه مجردات هم حدود وجود یعنی ماهیات را دارند. منتها هر قدر درجه وجودی کاملتر شود، ماهیت آنها مغلوب واقع می‌شود.

## 28- قوا با نفس رابطه با واسطه و بی واسطه دارند.

قوا شئون ذاتیه و فعلیهی نفس اند، و از این جهت که فقط شأن اند، عین ربط به نفس اند. ذاتی از خود ندارند که، هویت مستقل از نفس باشد. بلکه فقط شأن اند و چون شأن اند استقلال از خود ندارند. و عین ربط به ذات اند و قائم به یک ذات اند مانند: صفات یک شیء که، بدون ذات شیء نمی تواند در خارج حضور مستقل داشته باشد. صفات یک شیء از شیء سرچشمه می گیرند. و قائم به ذات اند و عین اتصال به همان ذات شیء می باشند. قوه عاقله، رابط بیواسطه با نفس دارد. یعنی؛ هیچ فاصله و واسطه ای میان این قوه و نفس نیست. ولی خیال با واسطه قوه عاقله ارتباط با نفس دارد. و قوای حسّی با واسطه خیال و عقل اتصال به من دارد، هر قدر موجودی درجه وجودش کامل تر باشد واسطه هایش به اصل حقیقت کمتر است. و بهتر از منبع حقیقت کمال دریافت می کند. همان گونه که قوای نفسانی رابطه بیواسطه و با واسطه با نفس دارند. و قوای نازله رابطه شان با واسطه و قوای عالیه رابطه شان بی واسطه است. ملائکه هم دو شکل رابطه با حق دارند. پس ملائکه مقرب عین ربط و اتصال به حق اند مانند: رابطه ی قوه عاقله با نفس که این رابطه بدون حضور وسائط دیگر است. البته در یک نظر دقیق تر نور عظمت ائمه (ع) واسطه این ملائکه و حق است. ولی ملائکه مثالی با واسطه ملائکه عقلی به حق اتصال دارند. یعنی؛ وجودات عالیه، هستی شان واسطه اتصال مجردات نازلّه به حق است.

## 29- رابطه ی بی واسطه، رابطه ی با واسطه قوا

آن قوه ای که اتصالش به نفس بی واسطه است. درجه اش عالی تر است. و کمالات و حقائق را از نفس بی واسطه می گیرد. و چون ربط

بی واسطه است، قوه عاقله درجه وجودی اش، وحدت قدرت، احاطه، علم، جامعیت و همه کمالات اش شدیدتر از قوای دیگر است. و قوای دیگر که در رتبه بعدی قرار می گیرند. چون با واسطه قوه عاقله کمالات را از نفس می گیرند. همه ی کمالات قوه عالی تر را به نازلۀ دارد. قاعده ملائکه در عالم هستی هم به این شکل است. که، ملائکه ای که مجردتراند حقائق و کمالات را از خداوند جامع تر و شدیدتر دریافت می کنند، تا به ملائکه مثال برسد. یعنی؛ هیچ موقع شدت وجودی ملائکه برزخی مانند: ملائکه عقلی نیست. هیچ موقع علم و قدرت و تدبیر و سایر اوصاف فرشتگان برزخی مانند کلیات مرسلۀ نیست. مانند: نور خورشید که هر قدر از خورشید فاصله می گیرد. اصالت، شدت و قدرت، حیات اش کمتر می شود.

### 30- رابطه ی میان قوا و نفس رابطه ی حاکم و محکوم است.

انواع رابطه ها میان نفس و قوا تحقق دارد. یکی از آن ها رابطه حاکمیت و محکومیت است. موجود به اندازه ای که وجود کامل تر داشته باشد. حاکمیت اش وسیع تر است. یک نوع رابطه حاکم و محکوم میان قوا هست. و یک نوع رابطه میان قوا و نفس.

قوه عاقله بر خیال و قوه خیال بر قوای حسّی حکومت و سلطنت دارد. و تدبیر قوای نازله با قوای عالیّه است. قوه عاقله نسبت به خیال و قوای حسّی مدیریت و نظارت دارد. قوا واسطه حاکمیت نفس است. نفس از طریق قوه عالیّه بر قوای نازله و بر بدن حکومت می کند. نفس با قانون سازی در مرتبه قوه عاقله بر بدن نظارت و مدیریت دارد. ملائکه هم در عالم واسطه های حاکمیت حق اند. یعنی؛ حق از طریق ملائکه قوانین خود را بر عالم حاکم می کند. و همان طور که، حاکم واقعی

نفس است. و قوا واسطه‌اند، در عالم هستی هم حاکم واقعی خداوند است. که، ملائکه این حاکمیت را توسعه و بسط می‌دهند. یعنی؛ واسطه‌های توحید در حاکمیت‌اند.

### 31- قوا، معلوم بالذات و بی‌واسطه‌ی نفس‌اند.

تمام قوای نازله و عالیه نزد نفس حضور بی‌واسطه دارند. معیت بالذات دارند. در محضر نفس، حضور بالفعل دارند. حضور همه‌جانبه دارند. و نفس محل حضور همه قواست. همه‌ی قوا در کنار نفس حضور واحد دارند. و از این جهت که حضور بی‌واسطه دارند. معلوم بالذات و معلوم بی‌واسطه نفس‌اند. به همین جهت نفس به همه قوا علم یکسان دارد. همین حضور، علت علم نفس به آن‌هاست. بدن هم نزد نفس حضوری دارد حضور بدن نزد نفس یک حضور با واسطه است. و آن واسطه برای حاضر شدن بدن، قوا می‌باشد. از این جهت نفس به بدن نیز علم دارد. حضور قوا نزد نفس شدیدتر از حضور بدن نزد نفس است. چون قوا مجرداند و مجرد حضور کامل تر دارد. پس نفس، علم بی‌واسطه به قوا و علم با واسطه به بدن خود دارد. و از طرف دیگر قوای نازله، معلوم بالذات قوه عاقله قرار می‌گیرند. یعنی؛ مجموعه قوای حسی و خیال معلوم بالذات قوه عاقله‌اند. و عاقله به آن‌ها احاطه و علم دارد.

در نظام هستی هم ملائکه نازله، معلوم بالذات، ملائکه عالیه می‌باشند. و مجموعه‌ی موجودات، معلوم بالذات و بی‌واسطه حقاقت‌اند. پس نحوه علم هر مجرد به مجرد دیگر از طریق حضور معلوم نزد عالم است. حضور نفس، حضوری بالذات و ذاتی است و حضور قوا، حضوری بالعرض و بالتبع است. و به حضور نفس حاضراند.

### 32- قوا، واسطه‌های حضور نفس نمی‌باشند.

نفس یک حقیقت بسیط می‌باشد. که، هر جا حاضر شود با تمام ذات و حقیقت‌اش حاضر می‌شود و به خاطر تجرد، بساطت دارد. و به جهت بساطت تجزیه و جزء جزء شدن ندارد. و از طرف دیگر در تمام قوا و مشاعر خود حاضر است. و در تمام قوا به تمام حقیقت خود حضور دارد. نه با جلوه‌ای از ذات حاضر باشد. یعنی؛ حضور نفس در قوا یک حضور مطلق است. در تک تک قوا حضور کامل و حضور بی‌واسطه دارد. برای حضور نفس در قوا نیاز به کمک بدنی نیست. پس اولاً نفس در تمام قوا حضور دارد. ثانیاً در همه قوا حضور اطلاق‌ی و کامل دارد. ثالثاً حضور بی‌واسطه دارد. (بدن واسطه حضور نفس نیست) نفس در خود بدن هم حضورش بی‌واسطه است. حق در تمام مظاهر خود حضور اطلاق‌ی دارد. حضورش در ملائکه هم اطلاق‌ی است. برای حاضر شدن نفس در بدن، نیاز به قوا نیست. قوا واسطه حضور نفس نمی‌باشند. پس خود نفس در قوا حضور بدون واسطه دارد. ملائکه هم واسطه حضور حق در عالم نمی‌باشند. بلکه واسطه ظهور حق‌اند. قوا واسطه‌های حضور نفس نمی‌باشند. همان‌گونه که، ملائکه واسطه‌های حضور حق نمی‌باشد.

### 33- فنا قوا در نفس و بقا آن‌ها به نفس

تمام قوا در نفس متمرکز و جمع‌اند و به نفس موجود و قائم‌اند. و در عین اینکه در نفس فانی‌اند، باقی به نفس‌اند، فنا سلب تعین و تشخص نیست. همواره تعین و تشخص با مخلوق همراه است. و از لوازم ذاتی اوست، پس هیچ موقع نمی‌توان تعین و تشخص موجودی را گرفت.



همواره قوا نزد نفس حضور دارند و حضور آن‌ها سلب نمی‌شود. اما فنا، سلب ظهور است.

هنگامی که قوا در نفس فانی می‌شوند. ظهور آن‌ها سلب می‌شود. و قائم و باقی به نفس می‌مانند. یعنی؛ در عین اینکه در نفس به نفس حضور دارند پس ظهوری ندارند. و به خفا و بطون نفس و یا به کنه نفس می‌روند. مانند: هفت رنگ نور که قبل از منشور همگی در نور جمع‌اند ولی مستور، با وجود مانعی به نام منشور هفت رنگ ظاهر می‌شوند. ملائکه در عالم پهناور ربوبی دائم در حال بقا و فنااند یعنی؛ همگی در حق حضور کامل دارند. ولی باقی به بقا حق‌اند. نه باقی به بقا خود.

### 34- وحدت و کثرت قوا

یکی از قواعد مهم در رابطه با انسان قاعده «التسبی و صمد کل العوی و فعله فی فاعله انطوی» می‌باشد. مفهوم آن، این است که نفس در مقام وحدت جامع هم قوا می‌باشد و هم قوا با او معیت واقعی و حضور حقیقی دارند. و در مقام وحدت هم قوا به نفس موجوداند. نه به خودشان و در آن مقام از خود ظهور و تعینی ندارند. ظهور آن‌ها مغلوب ظهور نفس می‌شود. در واقع نفس، حاضر و ظاهر بر قوا می‌باشد و قوا فقط حضور دارند آن هم حضور به نفس، قوا در آن مقام منطوی و پیچیده در مقام قهر و وحدت نفس‌اند، وقتی آن قوا در صحنه بدن ظاهر شوند. در واقع از مقام خفا نفس ظهور یافته‌اند. و با ظهور در بدن تکثر و تعدد پیدا می‌کنند. ملائکه هم در عالم در مقام وحدت الهی و در مقام وحدت قاهره به حق قائم‌اند. وحدت و قهر ربوبی سلب ظهور از آن‌ها می‌کند نه سلب حضور، همیشه نزد حق به حق قائم‌اند. هنگامی که حق اراده کند. در عالم ظهور و تجلی می‌کنند.

(حضور قوا و ملائکه در مقام وحدت و کثرت). همه قوا فانی و مندک در مقام وحدت ذاتی نفس اند. قبل از ظهور و بعد از ظهور نیز قوا قائم به نفسند. ولی به خود ظاهراند. مانند: یک قطره آب که تا وقتی به جوی ضمیمه نشده است. قطره بودن خود را، که همان محدودیت وجودی است دارد و قائم به خود است. و به خود ظاهر است ولی هنگامی که به جوی و یا دریا پیوست از تعین و تشخص و ظهور به خود خارج می شود. و موجود به دریا، قائم به دریا ظاهر به دریا می شود. قوا هم هنگامی که فانی و مستهلک در نفس شوند همین حکم مشابه قطره را پیدا می کنند.

### 35- قوا، تعین و تشخص نفس اند

قوای نفسانی در انسان به منزله‌ی اسماء الله‌اند برای حق، اسماء الله در واقع حق‌اند در درجات نازله، تعین‌ها و تشخص‌های حق‌اند. ذات حق در درجات نازل‌تر همان اسماء الله‌اند به عنوان مثال: علیم، ذات حق در جلوه علم است. حکیم ذات حق در تعین حکمت است. و سمیع همان ذات حق در تشخص و مرتبه نازله شنیدن است. وقتی اسماء الله در صحنه عالم حاضر باشند. یعنی؛ خود حق در صحنه است ولی با یک نظر و تجلی خاص، با این قاعده مهم می توان حکم قوا را یافت که قوا، هم همان حضور خود ذات است با تعین خاص، نزول نفس ناطقه در جلوه مشخص، همان قوا می باشد. به عنوان مثال: بینائی همان تجلی و تعین خاص نفس است، تخیل همان حضور ذات در صور خیالی است. و یا همان ظهور نفس به صورتهای خاص در هر صورت در همه قوا خود نفس حضور فعال وحدانی دارد. و قوا همان تعینات و تشخصات نفس‌اند. در رابطه با فرشتگاه هم می توان گفت: که، تعینات اسماء الله‌اند، ظهور اسماء الله‌اند،

تعینات حق در مقام فعل اند، مصادیق عینی اسماء الله اند. حقائق بالفعل ای هستند که تجلی صفات الهی واقع شده اند. و ذات حق در تمام این تعینات عینی حضور کامل دارد. ملائکه، همان اسماء الله فعلی حق اند. فعلیت عینی اسماء الله همان ملائکه است. همانطور که فعلیت عینی نفس، ظهور قوا می باشد. (قوای نفسانی، تعین و تشخیص نفس اند، مانند ملائکه که تعینات حق اند).

### 36- قوای علمی و عملی

قوای نفسانی دو دسته اند: علمی و عملی، بعضی قوا مانند: عاقله و خیال قوای ادراکی نفس اند. و برخی مانند قوای حسی، قوای عملی نفس می باشند. درجه قوای علمی بالاتر از قوای عملی است. و قوای عملی تماس مستقیم با بدن و عالم طبیعت دارند. ملائکه الهی هم برخی مظاهر علمی حق اند و در واقع اسم علیم تجلی غالب در آن ها دارد. مانند: حضرت جبرائیل و شئون حضرت جبرائیل، در عالم مثال اکبر، در واقع این ملائکه، حقائق وحی و حقائق عالم تکوین را به ما القاء می کنند. برخی ملائکه مظاهر اسماء فعال و قادر می باشند. این نوع از ملائکه کارگزاران نظام عالمند. تدبیر عینی عالم را بعهدہ دارند. کارهایی از قبیل: دادن رزق، بارش باران، آفریدن همگی از نوع کارهای عملی می باشد.

در واقع ملائکه علمی بسط اسم علیم در عالم اند. و ملائکه عملی بسط توحید افعالی در مقام تدبیر عالم اند. از این جهت مقام و مرتبه ملائکه ای که مظاهر اسم علیم اند بالاتر از ملائکه ای است که مظاهر اسم قادر و فعال اند.

### 37- قوا، مجالی و مظاهر اند

جنسی و ماهیت قوا همواره یکسان است. اختلاف قوا از جهت رسالت قوا می‌باشد. و تعددی که در قوا مشاهده می‌شود، تعدد هدف نیست. جهت قوا خود نفس است. کار قوا متفاوت است. به همین جهت متناسب با نوع فعالیت قوا، ابزار و اعضاء لازم برای آنها در نظر گرفته شده است. قوای عقلی و خیالی که محل ظهور جسمانی ندارند. ولی آثار تجلی آنها در بدن ظاهر می‌شود. ولی قوه عالی تر می‌تواند در قوای نازل تر تجلی و ظهور کند. زیرا تجلی سنخیت مرتبه می‌خواهد. قوای حسی محل ظهور جسمانی دارند. که، همان بدن است مثلاً: بینائی، در چشم ظاهر می‌شود. شنوایی محل بروز و ظهورش، گوش است. از این جهت می‌گوئیم چشم و گوش مظاهر سامعه و باصره‌اند.

فرشتگان عالم جبروت نیز در عالم مثال تجلی و ظهور دارند. و در قلب ملائکه مثالی تصرف دارند. در قلوب آنها تجلی و ظهور می‌کنند. ملائکه‌ی عقلی محل ظهور مادی ندارند. و با عالم ماده هم تماسی ندارند. در حالی که ملائکه‌ی مثالی در عالم طبیعت ظهور دارند. و مدبر عالم طبیعت‌اند، البته قلوب اهل ایمان مجلای ملائکه است نه طبیعت زیرا مجلا با مظهر تفاوت دارد.

ملائکه هم مانند قوا تعدد دارند. نه تعدد هدف، بلکه تعدد رسالت، تعدد در تدبیر، ولی هدف مجموعه‌ی آنها سیر تکوینی الی الله است. و در مسیر مظهریت اسماء الله حرکت مستمر دارند.

### 38- ارتباط میان قوا و بدن

یک نوع پیوند و علقه‌ی تکوینی میان قوای حسّی و محل ظهور آن‌ها موجود است. نحوه‌ی ظهور قوا به شکلی است که هر قوه احساسی یک محل ظهور خاص دارد. که، همان عضو مادی است به همین جهت هیچ موقع بینائی در گوش و شنوایی در چشم ظهور نمی‌کنند. پس تفاوت محل‌های ظهور (مظهر) به جهت تفاوت قوا می‌باشد.

آثار قوای حسّی در اعضا مشخص، ملموس و محسوس است. در حالی که آثار ظهور قوه خیال در کل بدن ظاهر می‌شود. نه در یک عضو مشخص، در ثانی این آثار محسوس نمی‌باشد. مانند: ترس که در انسان حاصل شده است. و مبدأ ترس هم قوه خیال است. نهایت امر این است که چهره انسان خائف، ترس را بطور کلی نشان می‌دهد. ولی می‌تواند ترس خود را پنهان کند. قوای حسّی در ارتباط مستقیم با بدن می‌باشند. همان‌طور که ملائکه مثالی مستقیماً مدبّر عالم طبیعت‌اند. و رابطه‌ی مستقیم با عالم ماده دارند. در حالی که ملائکه عقلی ارتباطی مستقیم با طبیعت ندارند و از طریق عالم مثال در عالم طبیعت تأثیرگذاری می‌کنند.

### 39- قوا، مبادی فعال نفس‌اند.

قوه خیال و قوه عاقله مبادی فعال و اثرگذار انسان‌اند. حرکات بدنی و تمام انتخابها، میل‌ها و افکار ما، ریشه در مبادی غیبی ما یعنی خیال و عقل دارد. بعضی امور ما براساس تحریکات قوه خیال است. و خیال، حضور قوی دارد. معمولاً دوران جولان قوه خیال سن کودکی و نوجوانی و جوانی است. و غالباً در انسان‌های مؤمن در دوران میان سالی آن را به اعتدال می‌رسانند. قوه خیال جلوه‌های متفاوت در زندگی انسان دارد.

حساسیت به نوع غذا، نوع لباس‌هایی که ما انتخاب می‌کنیم و حساسیت به نوع شغل و مجموعه امور مادی که با عیش و نوش همراه است. از نمونه‌های فعالیت قوه خیال است. قوه عاقله هم مبدأ فاعل است. و انتخابهای متعالی انسان ریشه در قوه عاقله دارد. نوع انتخابها و جهت‌گیری انسان، نشانه‌ی نوع مبدأ اثرگذار آنها می‌باشد. پس قوا تأثیرهای متفاوت در زندگی انسان دارد.

کارهای هنری و نمایشی و غالباً فیلم‌نامه‌نویسی و قصه‌سرایی همگی جلوه‌های فعالیت قوه خیال است. قوه خیال قلمرو فعالیت‌اش امور علمی، ادراکی و عقلانی می‌باشد. ملائکه در عالم، حکم قوه خیال و عقل را دارند. یعنی؛ مبادی فعال عالم هستی می‌باشند. و هر کدام تأثیرگذاری خاص خود را دارند چون درجه و رتبه خاص دارند.

#### 40- تجرد تام و نسبی قوا

قوه عاقله ذاتاً و فعلاً مجرد و غیرمادی است. یعنی در مقام ذات و حقیقت خود نیاز به حضور هم ندارد. همانطور که در مقام فعل و انجام کارهایش محتاج به ابزار مادی نیست. و این قوه رابطه مستقیم با بدن ندارد. قوه خیال ذاتاً مجرد می‌باشد. ولی در مقام فعل و ابزار نیاز به ماده و ابزار دارد. و تمام ادراکات حسی در واقع زمینه درک خیالی‌اند. اگر ما از اعضا بدنی و قوای حسی محروم باشیم هیچ صورت خیالی نداریم. در حالی که قوه عاقله در انتزاع مفاهیم از جزئیات حسی، به طور غیرمستقیم درک کلی می‌کند. و طبق مراحل متعدد، مفاهیم کلی انتزاعی عقلی، می‌سازد. قوه خیال مستقیماً با جسم مرتبط است. و رده‌آورد‌های جسمی خزینه قوه خیال می‌شود.

و قوه خیال، با ترکیب و تلفیق و دخل و تصرف در آن‌ها فعالیت‌هایی را انجام می‌دهد. ملائکه هم برخی تجرّد عقلی سعی دارند. و در مقام ذات منزّه از امور جسمانی می‌باشند. و در مقام فعل نیز محتاج ابزار مادی نمی‌باشند. چون آن‌ها مستقیماً در عالم مثال منفصل، تجلّی می‌کنند ولی ملائکه عالم مثال دارای تجرّد نسبی‌اند و با عالم طبیعت رابطه دارند. و حتی می‌توانند در خوابها به شکل تمثّل و در خود عالم طبیعت به صورت تجسّم ظهور کنند.

در واقع تمثّل نوعی تجلّی آن‌ها می‌باشد. ولی تجسّم، نوعی ظهور آن‌هاست. البتّه قوای احساسی که همان ادراکات حسّی‌اند، غیرمادی می‌باشند. ولی نازل‌ترین درجات تجرّد را دارند. و تماس بسیار زیادی با ماده دارند. حتی در میان این قوا، سامعه و باصره نسبت به سه قوه دیگر تجرّد بالاتری دارد. از این قاعده می‌توان دریافت که اولیاء الهی در سیر تکاملی خود اوّل باید تجرّد نسبی مثالی پیدا کنند. و احکام عالم مثال بر روح آن‌ها جاری شود و در مرحله بعد به تجرّد تام عقلی برسند.

#### 41- وحدت و وسعت قوا

هر قدر درجه وجودی و تجرّد قوی‌تر شود. وحدت هم وسیع‌تر می‌شود، نازل‌ترین قوا، قوای حسّی است. که، از لحاظ درجه وجودی پائین‌ترین‌اند. بنابراین کثیرترین قوا هم هستند. طوری که به شکل پنج قوه نازل شده‌اند در واقع حواس نزول قوه خیال است. قوه خیال درجه وجودی بالاتری دارد. بنابراین وحدت آن شدیدتر است و در عوض کارهای متنوعی از آن یک قوه صادر می‌شود. قوه عاقله تجرّد کامل‌تر و وحدت قوی‌تری نسبت به خیال دارد. به همین جهت ما تعدّد صورتهای مثالی، تنوع

رنگ اشیاء را در قوه خیال و اصل صورت را داریم. در حالیکه در قوه عاقله فقط مفهوم حضور دارد. و صور و اشکال که بعد هندسی داشته باشند را ندارد. و کمیّت و کیفیّت و ابعاد طول و عرض را ندارد و به خاطر نداشتن این ویژگیها هست که وسعت وجودی دارد. و وحدت اش هم قویتر است. تأثیر گذاری اش هم بیشتر می باشد. مجردات عقلی، نسبت به مجردات مثالی، درجه وجودی بالاتر دارند. بنابراین وحدت قوی تر دارند، وسعت وجودی بالاتری دارند. و با این وسعت وجودی است که یک مجرد عقلی همه آسمان و زمین را احاطه می کند.

#### 42- قوا، با نفس عینیّت و غیریت دارند.

تمام قوای نفسانی، از وجهی بانفس عینیّت دارند، یعنی؛ اتحاد و یگانگی دارند. یعنی؛ وقتی هم قوا فانی در نفس شوند. و ظهور آنها سلب شود. در واقع در مقام حقیقت و ذات نفس فقط نفس بروز دارد. در عین حال می توان گفت قوا، از جهت مظهریّت و ارائه کمالات نفس عینیّت با نفس دارند. ولی هنگامی که در حال ظهور باشند. باید تعین و تشخّص داشته باشد. از جهت تعین و تشخّص، غیریت با نفس دارند. از جهت اینکه جلوه های متنوع نفس اند. و نفس متجلی است، غیریت با نفس دارند. به هر حال جلوه با تعین و تشخّص همراه است.

فرشتگان الهی با وجود اینکه حقائق نوری اند از جنبه مرآت بودن مظهریّت اسماء و صفات با حق، عینیّت و اتحاد دارند، چون از این جهت سنخیت دارند ولی از جنبه مخلوق بودن چون حدّ وجودی دارند. چون با کمیّت و ماهیّت همراه اند و ماهیّات حدود وجودی است. با حق غیریت



دارند. حدودی که در ملائکه است، حدود مربوط به درجه وجودی شان است. و اقتضاء مراتب آنهاست.

### 43- عینیت و غیریت قوا با هم

در مقام نزول قوا از نفس و ظهور در بدن، تمام قوا غیر هم اند. چون همگی با تعین و تشخص خاص مرتبه‌ی خوداند. ولی وقتی همگی به ذات نفس رجوع کردند. نفس به همه آنها یک وحدت جهت بخش می‌دهد. و در آن مقام فقط نفس ظهور دارد. در این جا عینیت با نفس دارند. علاوه بر این که عینیت با هم دارند. یعنی؛ بینائی عین شنوایی و شنوایی عین بینائی و سامعه عین عاقله و برعکس زیرا در مقام ذات، خود نفس بدون واسطه قوا در صحنه است. و خودش بینا، شنوا، گویا، عاقل می‌باشد. در واقع همگی اینها خودش است. البته قوای حسّی نسبت به هم در عرض هم اند و رابطه طولی ندارند. ولی مجموعه‌ی قوای حسّی در طول قوّه خیال و خیال هم در امتداد طولی قوّه عاقله است. در مقام عالم غیب، که، مقام ظهور وحدت نفس است. انسان هر کدام از قوای وجودی اش عین قوّه دیگر است. دست در عین حال که لمس مثالی دارد، قدرت شنیدن و دیدن هم دارد. قوّه خیال در عین حال که تخیل می‌کند، قدرت ادراک هم دارد. در مقام قیاس با فرشتگان الهی هم آنها هم چون در نشئه تجرّد به سر می‌برند و این نشئه مقام ظهور وحدت و جامعیت است هر ملکی عین ملک دیگر است. و یک نحوه اتحاد میان ملائکه است. در واقع همه ملائکه شون یک حقیقت کلی سعی اند و متمایز از هم نمی‌باشند الا در کار.

#### 44- وحدت هدف قوا

هر کدام از قوا تکویناً یک جهت و یک هدف دارند. و آن سیر به سوی قوه بالاتر است. یعنی؛ یک شوق و ذوق ذاتی در آنها تعبیه شده است. که؛ آنها را به سوی کمال برتر خود هر لحظه رهنمون می‌کند. در واقع وحدت هدف و وحدت گرایش دارند. همین امر باعث می‌شود که در مقام و جایگاه خود خطاء و نیسان و عصیان نداشته باشند.

در نظام آفرینش هم ملائکه هدف واحد، مسیر واحد، گرایش واحد به سوی کمال بالاتراز خود دارند. و به جهت وحدت ذاتی که دارند. خطاء و غفلت ندارند.

#### 45- اثر گذاری و اثر پذیری قوا

هر قدر قوه‌ای به مرز تجرد نزدیک تر شود. قدرت اثر گذاری اش بیشتر و اثر پذیری اش کم تر می‌شود. به همین خاطر قوای نازله حسّی از ماده و طبیعت اثر می‌پذیراند. و درجه اثر گذاری آنها بسیار ضعیف است. به حدّی که ادراک حسّی نیاز به شرایط زمانی و مکانی و اعداد و مجاورت و تماس مستقیم با محسوس مورد نظر را دارد. و این شرایط هیچکدام در ادراک خیالی و عقلی نیست و اثر گذاری خیال و عقل در بدن و در زندگی انسان قوی تر است. ملائکه هم، هر قدر مجرد تر باشند و از وسعت عقلی بهره‌مند تر باشند. کمتر اثر می‌پذیراند و بیشتر اثر می‌گذارند.

#### 46- حقیقت ماورا مشاعر

قوا، حجاب نوری نفسند. و بدن حجاب ظلمانی آن، اگر حجاب نوری نفس که قوا می‌باشند کنار برود. هستی خالص نفس، ظهور می‌کند.

و انسان با اصل و باطن خود روبرو می‌شود. فرشتگان هم، حجب نوری حق‌اند، در عین اینکه آیات اسما و صفات الهی‌اند. هنگامی که در قیامت حق با اسم الواحد القهار تجلی کند. هستی نامتناهی الهی ظهور می‌کند. و تمام موجودات با باطن و حقیقت همه‌ی مظاهر روبرو می‌شوند، باطن هر قوه حقیقتی غیر از همه‌ی قوا دارد. و باطن هم ملک حقیقتی غیر از ملائکه دارد. در ورا همه مظاهر که تجلی دارند یک حقیقتی پنهان است. و آن حقیقت حق است در واقع ملائکه، مظاهر غیبی یک حقیقت و یک باطن به نام حق‌اند.

#### 47- قوا خلفا و رسولان تکوینی نفس‌اند

قوا، خلیفه‌های تکوینی نفس در نظام انسانی‌اند و خلیفه باید ویژگی‌های مستخلف عنه را دارا باشد. پس قوا که خلیفه و رسولان نفس‌اند ویژگی‌های خاص را در رابطه با مأموریت خود در بدن دارند. و هر کدام به نوعی در بدن، خلافت می‌کنند.

ملائکه هم رسولان الهی و خلفا تکوینی حق‌اند. که لازمه این کار دارابودن کمالات است که حق به آن‌ها موهبت کرده است.

#### 48- قوا مرآت نفس‌اند.

نفس در یک مقام، خود را بدون واسطه در مقام اجمالی کشف حضوری می‌کند. و عالم به تمام ابعاد ذات خود می‌شود و در مقام دیگر می‌خواهد. حقائق مکنون ذات خود را در مقام تفصیل مشاهده کند. بنابراین آینه‌های قوا را می‌بیند. و در مشاعر خود کمالات خود را بطور عینی و تفصیلی مشاهده می‌کند. حق هم در یک مقام علم بی‌واسطه در

مقام اجمال به ذات خود دارد. و در مقام دیگر می خواهد تمام آن کمالات ذاتی را در جلوه مخلوق مشاهده کند. بنابراین ملائکه را می آفریند.

#### 49- قوا، حامد و ذاکر و عبد نفس اند.

هر کدام از قوا به تناسب درجه خود به حمد و تسبیح نفس مشغول اند زیرا هر کدام درک و شعور مناسب درجه خود را دارند. پس حامد و مسبح و ذاکر نفس اند. اگر تمام موجودات عالم واجد درک و حیات و شعور باشند و همه ذکر و حمد حق داشته باشند. ملائکه هم دائم در حال ذکر و حمد حق اند و بنابراین آیه قرآن آن را تأکید و تصریح می کند. «وان من شیء الا لیحس بحمد»<sup>3</sup> و همینطور آیه «سبح قدوس ربنا ورب الملائكة والروح» که اشاره به ذکر و تسبیح عمومی و دائمی ملائکه دارد. (قوا حامد و ذاکر و ساجد نفس اند)

#### 50- در تمام قوا، حب و ذوق و شوق ذاتی هست

مشاعر انسان که مظاهر عینی و واقعی نفس اند. دارای یک حب ذاتی به سوی محبوب خوداند و نفس، محبوب و معبود قوا واقع می شود. از این جهت قوا یک حرکت ذاتی و تکوینی عالمانه به سوی نفس دارند. و این محبت، موهبتی است که نفس در مشاعر خود ایجاد کرده است. تا آن ها را به سوی خود جذب کند. در واقع نفس از این جهت مظهر اسم جمال است. و حب از جلوه های اسماء جمال است. براساس این حب است که فتور و خستگی و سستی در قوا معنا ندارد. در ذات ملائکه هم جاذبه

<sup>3</sup>- اسری- آیه 44

محبت الهی شعله‌ور است. به همین خاطر از آن زمانی که آفریده شدند. حب لقاء الهی هم در ذات‌شان ایجاد شد.

### **51- علم نفس به مشاعر خودش، جلوه علم ذاتی نفس، به خودش است.**

نفس به جهت مجردبودن هیچ نحوه غیبت‌ای از خود ندارد و عین حضور برای خودش است. و این حضور ثابت، مبدأ علم ثابت نفس به ذات خودش است. آن علم ذاتی نفس، هنگامی که جلوه کند. در واقع مشاعر ظهور می‌کنند. یعنی؛ قوا جلوه‌های علم حضوری نفس‌اند. و به تعبیر دیگر قوا بسط علم حضوری نفس‌اند همان‌گونه که، خداوند ذات خود را درک کامل می‌کند و علم اجمالی حق به ذات خودش، به شکل تفصیلی، همان ظهور ملائکه است. یعنی؛ ملائکه هم، ظهور تفصیلی علم حضوری حق‌اند. یک علم حضوری است. که، وقتی تجلی کند. همه عوالم از آن آفریده می‌شوند.

### **52- فقط نفس ظهور دارد.**

در صحنه بدن اگر به دقت بررسی شود. جز نفس حقیقت دیگری ظهور و بروز ندارند. در واقع قوا، مظاهر و تجلیات نفس‌اند. و از خود ظهوری ندارند. نه اینکه هم نفس ظهور دارد و هم قوا، قوا، همان ظهور نفس‌اند.

عالم هم این‌گونه است. که، فقط ظهور از اوست. و فقط او تجلی و ظهور دارد. نه اینکه هم حق ظهور دارد. و هم ملائکه، ملائکه و حق، در طول هم‌اند نه در عرض هم و به موازات یکدیگر، ملائکه خود ظهورات حق‌اند، مظاهر حق‌اند، جلوه‌ها و شؤون حق‌اند به همین جهت نتیجه

می‌گیریم. که، در نظام لایتناهی فقط یک حقیقت تجلی دارد. و عوالم فقط شأنیّت جلوه بودن دارند. و حق، ظاهر بالذات و عوالم مظاهر بالغیراند.

### 53- قوا، مظاهر علم اجمالی نفس‌اند.

نحوه‌ی رابطه‌ی علمی نفس و قوا، همان علم اجمالی در عین کشف تفصیلی است. یعنی؛ همان علم اولیّه نفس به ذات خود مساوی علم تفصیلی خود به تمام قوا و بدن، می‌باشد اینکه نفس خود را درک می‌کند. مساوی با ادراک قواست. خداوند هم علم‌اش به ذات‌اش عین ذات‌اش است. علاوه بر اینکه آن علم به ذات، عین علم به تمام اسما و صفات‌اش هم هست. زیرا اسم‌الله هم عین ذات‌اند و با ذات حق اتحاد کامل دارند. و علم به اسم‌الله، همان علم به مجموعه‌ی مظاهر است. پس حق با درک ذات خود تمام عوالم را هم به تفصیل درک می‌کند.

### 54- مشاعر، واسطه‌های فیض‌اند.

قوا، واسطه‌های فیض از نفس به بدن‌اند. عالی‌ترین قوه، اولین واسطه و نازل‌ترین قوه، آخرین واسطه فیض است. نفس از طریق قوا با بدن رابطه دارد. فرشتگان هم وسائط فیض حق‌اند. و شأن حق بالاتر از این است که بی‌واسطه با عالم ماده رابطه داشته باشد. بلکه از طریق ارواح ملائکه برکات مادی و معنوی خود را به مخلوقات می‌رساند. وجود واسطه‌های فیض در عالم یک قاعده و سنت الهی است. نفس هم حکم حق را دارد. یعنی، از طریق نازل‌ترین قوای خود با بدن رابطه دارد. (مشاعر و وسائط فیض نفس‌اند).

### 55- روابط نفس و قوا قابل احصا نیست.

نفس تجلی گاه تمام اسما و صفات الهی است. و تکویناً تمام کمالات الهی را از حق به عنوان موهبت دریافت کرده است. و حق آن حقائق را در نفس القاء کرده است. با دمیدن الهی، نفس مظهر جامع کمالات شده است. «نفت فی روحی»<sup>4</sup>.

و به تعداد اسمائی که در نفس تجلی کرده است. (که البتّه نامتناهی می باشد) روابط میان نفس و قوا وجود دارد. رابطه‌ی میان نفس و بدن وجود دارد. زیرا قوا، واسطه‌ی انتقال کمالات از نفس به بدن اند.

ملائکه نیز تجلی گاه حق اند و واسطه انتقال اسما الهی به عوالم اند. پس روابط ملائکه با حق نیز نامتناهی است. زیرا اسماء الله وجوداً و عدداً نامتناهی اند.

### 56- رابطه نفس با قوا، اشراقی، ایجاد، تسخیری و احاطی است.

تمام قوا اضافه‌ی اشراقیه نفس اند. یعنی؛ جلوه و اشراق نفس اند به عبارت دیگر صرف نظر کردن نفس باعث ایجاد آن‌ها می شود. حقیقتی غیر از ظهور و جلوه ندارند. و همگی در تسخیر و قبضه کامل نفس اند. چون جلوه اند، همه عوالم وجود و از جمله ملائکه نیز اضافه‌ی اشراقی حق اند و هویت آن‌ها هویت ربط و اضافه است. و در احاطه و تسخیر کامل حق اند در اضافه اشراقی طرف و نسبت، خود جلوه است و در واقع غیر از متجلی و جلوه، حقیقتی حضور ندارد. نظر نفس، همان آفرینش قوا می باشد.

<sup>4</sup>- سوره ص- آیه 72.

همان طور که ملائکه ایجاد حق‌اند. تولید حق نمی‌باشند. خداوند هستی به آن‌ها داده است.

### 57- لطافت مشاعر، به تناسب، لطافت روح است.

میزان لطافت مشاعر ما بستگی به لطافت روح دارد، با لطیف‌تر شدن روح، مجالی و مشاعر ما هم لطیف‌تر می‌شود زیرا باید سنخیت میان متجلی و جلوه حفظ شود. بدن، مجالای نفس نیست. مظهر نفس است. چون درجات تجلی خداوند فرق دارد. و هر اسمی با تفاوت درجه تنزل می‌کند. درجات جلوه هم متفاوت می‌شود. پس برخی جلوه‌ها، لطیف و برخی لطیف‌تر می‌شوند. به همین خاطر متناسب با نوع تجلی اسماء الهی و متناسب با شدت تجلی اسماء الهی تنوع مظاهر ملکی داریم.

نزول برخی از اسماء الهی مظاهر بسیار لطیف می‌خواهد. مانند: مظاهر سبوح، قدوس، الله و ... پس علت تنوع لطافت لطائف عالم، اسماء الله است.

### 58- فعل قوا و فعل اعضا در طول نفس است.

وقتی ما عملی را انجام می‌دهیم. واقع این است که خود نفس در صحنه فعال و مرید است. قوای نفسانی واسطه‌ی فاعلیت و واسطه بسط اراده نفس می‌باشند. یعنی؛ از طریق قوا اراده و خواست نفس، ظهور می‌کند. و قوا فقط در حد واسطه نقش دارند. به عنوان مثال: هنگامی که ما در حال دیدن اشیا هستیم. با چشم می‌بینیم. یعنی؛ در این مجموعه‌ای که چشم، قوه باصره و نفس حضور دارند. فاعل قریب و مستقیم دیدن چشم است و از طرفی دیدن اثر و جلوه قوه باصره است. خیلی افراد چشم دارند ولی قدرت دیدن را ندارند. زیرا قوه باصره در صحنه حاضر است. ولی به



جهت اختلال چشم، نمی تواند در چشم ظهور حسّی کند. یعنی؛ قابل در صحنه دارای ضعف است. دیدن ما را هم به چشم و هم به قوّه باصره و هم به نفس نسبت می دهیم. اگر نفس در صحنه حاضر نباشد. باصره هم از خود استقلالی در دیدن ندارد. و اگر باصره ظهور نکند. با ابزار چشم نمی توان دید. این عمل واحد است اما به سه فاعل نسبت دادیم. منتها در طول هم، که، فاعل حقیقی، خود نفس است که در دیدن، اصالت و استقلال دارد. و قوّه بینائی به اراده نفس می بیند. یعنی؛ فاعل بالتبع است. و چشم هم ابزار دیدن است. در نظام خلقت هم فاعل حقیقی که هر آفریدنی از او صادر می شود خود حق است. ملائکه مظاهر فاعلیّت حق اند. هر عملی که در عالم واقع می شود. هم به ملائکه نسبت می دهیم. مانند: عمل قبض روح و یا زنده کردن مردگان و هم به خداوند، نسبت می دهیم. ولی همگی اینها در امتداد هم اند، در طول هم اند، رابطه ملائکه با حق رابطه ی طولی است. یعنی؛ رابطه ایجادی و رابطه علیّت و معلولیّت، از این جهت می توان یک فعل را در امتداد و طول هم به چند فاعل نسبت داد. که، یکی فاعل مستقل و دیگری فاعل بالتبع باشد. در رابطه های طولی، حتماً یک طرف، فاعل مجرد است. رابطه ی ملائکه با خداوند مانند: رابطه چوب و آتش و یا رابطه خورشید و نور نیست. زیرا در این دو مثال، رابطه عرضی است. شعله آتش با چوب رابطه از نوع ایجادی ندارد. هر چند یک نحوه اثرگذاری در چوب ایجاد می شود. در رابطه های طولی علیّت و معلولیّت از نوع ایجادی است. پس ملائکه در طول حق اند یعنی شأن و جلوه حق اند.

### 59- یک نفس در همه قوا حضور دارد.

انسان یک نفس دارد. که حقیقت و اصل و باطن اوست و به ظاهر یک بدن طبیعی دارد. که، هر لحظه در آن تغییر و تبدل هست. و از طرفی انسان قوای متعدّد دارد. در تمام اعضاء بدنی و جوارح و جوانح یک حقیقت حضور دارد. نه این که ما چند روح داشته باشیم و در هر عضوی یکی از آن‌ها حاضر باشند. در همه قوا نیز یک حقیقت به نام نفس حضور دارد که در هر قوه‌ای به شکلی جلوه دارد. در چشم به بینائی تجلّی دارد. در گوش به شنیدن و ...، تکثر اعضا و قوا باعث تکثر نفس نمی‌شود. چون نفس یک حقیقت مجرد است. بساطت دارد و به جهت بسیط بودن، تجزیه نمی‌شود. پس هم‌ماش در همه‌ی اعضا و قوا، حضور دارد. یعنی؛ همان حقیقتی که در چشم حاضر است، در پا هم حضور دارد. در شنوایی و بینائی هم همان حقیقت حضور دارد.

وسعت نفس، همه‌جا را یک جا اشغال و احاطه کرده است، دامنه‌ی وسعت او همه بدن و همه قوا می‌باشد. حضور گسترده‌ی نفس به خود اوست. یعنی؛ خودنفس، علّت حضور خودش است. ولی ظهور او به قوا می‌باشد. پس حضور، حضور یک ذات است. ولی ظهورات متعدّد و متنوع است. علّت تنوع ظهور، این است. که، آن یک نفس که همه جا به تمامه حاضر است. در هر جائی به شأن خاص تجلّی و ظهور می‌کند. با چهره‌های متفاوت رخ می‌نمایاند. و ما چهره‌های متفاوت از یک حقیقت را مشاهده می‌کنیم. نه حقیقت‌ها و ذات‌های متعدّد را، پس اگر قوا و مشاعر انسانی در صحنه حضوری دارند. حضور بالذات و مستقل از خود ندارد. همان‌طور که علّت ظهور قوا، خود نفس است. علّت حضور همه‌ی قوا هم نفس است.

ملائکه هم به حضور الهی در عالم حضور دارند. همان طور که به ظهور الهی در عالم ظهور دارند، چون ذات مجرد بسیط است. همه‌ی ذات‌اش، یک جا در همه جا حاضر می‌شود. ذات مجرد تکه تکه نمی‌شود، پس در تمام ملائکه هم فقط حق حضور دارد، فقط حق ظهور دارد.

### 60- نحوه‌ی دریافت صفات موجود مجرد

صفاتی که در موجود مجرد است به نحو ذاتی است نه به شکل عارض و معروض. البته ذاتی بودن، به این معنا نیست که، کمالات از خودش است. بلکه از اوّل خلقت حق به او عطاء کرده است. در صورتیکه موجودات مادی، صفات را به شکل عارض و معروض دریافت می‌کنند. یعنی، بر موجود جسمانی عرضه می‌شود. مانند: رنگی که به دیوار می‌زنیم. در واقع دیوار، معروض و رنگ حکم عارض را برای دیوار دارد. البته در بعضی امور جسمانی صفت ذاتی است. مانند: تری برای آب، حرارت برای آتش، قوای نفسانی، تماماً غیر مادی می‌باشند. و احکام موجود مجرد را دارا می‌باشند، موجود مجرد، صفات‌اش ذاتی است. به همین جهت وحدت هم عین قوا می‌باشد و از آن‌ها جدا نمی‌شود. بر مبنای همین قاعده است. که، هر قدر قوا مجردتر باشند. وحدت آن‌ها قوی‌تر است. و وحدت قوه عاقله، بالاتر از وحدت قوه خیال و حواس است.

فرشتگان نیز در عالم هستی وحدت دارند. و وحدت بر آن‌ها عرضه نمی‌شود. البته وحدت فرشتگان، مانند وحدت حقه حقیقه الهی نیست. که، وحدت‌اش نامتناهی باشد. وحدت‌اش از خودش باشد، ملائکه وحدت بالتبع دارند. یعنی؛ حق در آن‌ها تجلی کرده است. وحدت و لطافت و

تجرّد و جامعیت آن‌ها توأم با هم است. پس همان‌طور که وحدت، ذاتی قوا می‌باشد وحدت، ذاتی ملانکه می‌باشد.

### 61- طلب ظهور قوا، بر مبنا طلب ظهور حقایق نفس است.

اسما الهی طلب ظهور دارند. و مظهر و مجلا می‌خواهند. و حق براساس این طلب که در مقام اعیان ثابت‌ه تحقق دارد. مظاهر اسما را می‌آفریند. تمام مظاهر و از جمله فرشتگان، همان اسماء الله فعلی‌اند. همان اسماء الله‌اند که تقاضای بروز داشتند. البتّه یک نحوه طلب هم در قابل است. که، قابل هم تقاضای دریافت اسما را دارد. اگر این قاعده مهم عرفانی را بپذیریم. متوجّه می‌شویم که، در کمون و حقیقت نفس هم، تقاضای ظهور (کمالاتی که از حق دریافت شده است نیز) وجود دارد. نفس، بر همین اساس مشاعر را می‌آفریند. تا به تقاضای آن اسماء الله به ودیعه گذاشته شده عینیت دهد. پس مشاعر انسان، هم براساس طلب ظهور اسماء درونی نفس آفریده شدند. در حقیقت، طلبی که در مظاهر برای دریافت حقائق الهی موجود است. ریشه در طلب اسماء الله برای تجلّی دارد. آن طلب جلوه می‌کند و منشأ این تقاضاها در قابل می‌شود.

### 62- درجه حضور قوا برای خود و نسبت به نفس یکسان نیست.

هر مجردی به اندازه درجه تجرّد خود حضور دارد. آن که مجردتر است حاضرتر و ظاهرتر است. یعنی؛ از خود غائب نیست و خود را درک می‌کند. به همین خاطر قوه عاقله، حاضرتر از قوه خیال و قوه خیال حاضرتر از حواس است. حضور شدیدتر، یعنی؛ علم شدیدتر، وحدت بیشتر، همه‌ی قوا نزد نفس، درجات متفاوتی از حضور را دارند. ولی نفس

در تمام قوا با یک درج مشخص و یکسان حاضر است. زیرا در تمام قوا یک نفس حضور دارد.

در عالم خلقت، هر موجودی درجه‌ای از هستی را دارد. به همین جهت درجه‌ای از حضور را نزد حق دارد. یعنی؛ حضور موجودات یکسان نیست. ملائکه هم، حضورهای متفاوت نزد حق دارند. بنابراین وحدت هر کدام متفاوت است. درجه وجودی هر کدام متفاوت است. میزان علم هر کدام متفاوت است. ولی حق در تمام مظاهر خود و از جمله ملائکه با یک درجه خاص حضور دارد. حق با وحدت اطلاق در تمام مظاهر حضور دارد. حق هم همه‌ی عالم را در بر گرفته که تعبیر واسع، علیم، در قرآن حکایت از این نکته دارد. و هم حضور اطلاق دارد. یعنی در هر شیء تمام ذات حاضر است. موجودات، حضورهای متفاوتی در محضر حق دارند، ولی حق در تمام آنها حضور یکسان دارد، چون در تمام مظاهر یک ذات حاضر است.

### 63- قوا با نفس رابطه‌ی ولایی دارند

یکی از پیوندهای مشاعر ما با نفس ربط ولایی است. نفس، به جهت مجردبودن ویژگیهای خاصی را از حق دریافت کرده است. و مظهر اسم الولی شده است. به همین جهت در بدن و قوای خود تصرف کامل دارد. و میزان تصرف اش در بدن و قوا، متناسب با درجه‌ی وجودی و تجرداش است. اگر تجرد او از طریق عبودیت خداوند شدیدتر شود می تواند قلمرو تصرف اش را هم به عالم گسترش دهد. و در عالم تصرف کند.

قوا، واسطه ولایت نفس اند. نفس از طریق قوا در بدن تصرف می کند. و نفس در خود قوا بی واسطه تصرف می کند. قوا، بسط ولایت

تکوینی نفس اند. در نظام هدفمند خلقت نیز، ملائکه با حق رابطه‌ی ولایی دائم دارند. و مظاهر ولایت الهی اند. واسطه‌ی ولایت الهی اند، آیات ولایت تام حق اند، جلوه‌های ولایت الهی در عالم خارج اند، مظاهر و مصادیق عینی اسم الولی اند، بسط توحید در ولایت اند، ولی حقیقتی فقط حق است. «اسم الولی» که در این آیه حصر ولایت شده است. یعنی؛ ولی مطلق فقط خداست. و ملائکه و انسان کامل، مظاهر ولایت الهی اند البته واسطه‌های فیض به اذن و اراده حق، قدرت ولایت تکوینی در مظاهر نازل تر از خود را دارند. یعنی؛ ملائکه عقلی می‌توانند در ملائکه مثالی اعمال ولایت کنند. همان‌گونه که، انسان کامل به کمک اراده الهی در تمام عوالم می‌تواند تصرف کند. و احکام حق را در مقام فعل دارا شود. قوای نفسانی عالیه نیز، بر قوای نازل تر ولایت تکوینی دارد. همان‌طور که نفس در بدن تصرف ثابت، دائمی دارد زیرا خصلت موجود مجرد است. پس ولایت از نفس است. قوا، واسطه ولایت تکوینی اند.

#### 64- قوای قانون‌گذار و قوای مجری

برخی قوای ما شأن برنامه‌ریزی را دارند. مانند: قوه عاقله و برخی مانند حواس شأن اجرائی را دارند، ملائکه هم در عالم شئون متفاوت دارند. برخی، قانون‌گذارانند و برای تدبیر، برنامه‌ریزی می‌کنند. (به اراده حق) و برخی فقط اجراء برنامه‌ها را بعهدہ دارند. برخی، ملائکه در مقام قضاء الهی فعال‌اند و برخی، در مقام قدر عینی، برنامه‌های کلی را فعلیت می‌بخشند.

### 65- تعلق قوا به هم دیگر و تعلق همگی به نفس.

هر قوه نازله به قوه عالیه تعلق، علقه، علاقه ذاتی دارد. چون قوه عالیه، اصل و حقیقت اوست و از طریق او تغذیه می‌شود. قوه عالیه، مجرای فیض او می‌باشد. و همه قوا، علاقه‌ی ذاتی به خود نفس دارند. زیرا باطن و اصل هم قوا، حقیقت و هستی همه قوا، نفس است. این تعلق به جهت فقر ذاتی است.

فرشتگان الهی هم یک نحوه تعلقی به هم دارند. زیرا هر ملک عالی فیض رسان به ملک نازل تر است و در واقع ملک بالاتر رب و مدبّر و معلّم اوست. و همه ی ملائکه یک تعلق ذاتی به حق دارند. زیرا باطن تمام موجودات، که اصل و حقیقت تمام موجودات است. فقط حق است. ملائکه، فقر ذاتی دارند. فقر در اصل هستی و فقر ذاتی در کمالات وجودی، عامل اتصال نازله به عالیه همین فقر ذاتی است، اگر همه مظاهر غنی باشند اتصال و ارتباط میان آنها نخواهد بود. و چون این فقر ذاتی همیشگی است، ربط و اتصال هم همیشگی خواهد بود.

### 66- تعدّد مشاعر ما، تعدّد نیاز ما را نشان می‌دهد.

در انسان قوا متعددند. هر کدام از قوه‌ها یکی از نیازهای ما را نشان می‌دهد. و یک راهی است برای برآوردن نیازهای درونی. خداوند حکیم است و عالم براساس حکمت و علم الهی تدبیر همه‌جانبه می‌شود. آفریدن هیچ چیز لغو نیست. چه ما آن هدف را کشف کنیم، چه کشف نکنیم. تعدّد قوا در ما حکایت از تعداد نیاز ما می‌باشد. اعم از نیازهای مادی و معنوی و هر کدام از قوا یک نحوه ارتباط با عالم بیرون را نشان می‌دهد. یعنی؛ هر قوه، یک کد ارتباط برای انطباق عالم انسان و عالم هستی است.

بر این اساس خداوند هر کدام از قوای ما را مظهر خاصی از اسماء الهی قرار داده است. تا هر قوه نشانه‌ی یک نیاز باشد و هر قوه حکایت از یک واقعیت بکند، که، آن واقعیت، همان اسم الهی تجلی یافته در قوه است. به عنوان مثال: قوه سامعه در گوش تجلی کرده است و یکی از جلوه‌های نفس ناطقه است و یکی از راههای نفس ناطقه است، یکی از آیات نفس ناطقه است و یکی از آیات الهی در نظام تکوینی انسان است. سامعه، نشان می‌دهد که شما یک نوع فقر ذاتی و درونی و یک نیاز واقعی دارید. و این سامعه، علامت آن نیاز است. در عین حال سامعه، حکایت از اسم سمیع خداوند دارد. ضمن اینکه سامعه، طلب و تقاضا از اسم سمیع می‌کند، پس قوه سامعه، آیت‌ای است که به انسان نشان دهد حقیقت‌ای به نام سمیع در عالم تحقق دارد. که، نیاز واقعی شما هست. و این سامعه، به نوعی با اسم سمیع ارتباط خاص دارد. بقیه قوای انسان هم از این قاعده خارج نمی‌شوند، تعدد قوای ما تعدد نیاز ما را بیان می‌کنند. و از طرفی تعدد واقعیات عالم، یعنی؛ اسما را نشان می‌دهد. تعدد ملائکه هم بر مبنا حکمت الهی قابل تفسیر می‌باشد. یعنی؛ ملائکه جلوه‌های فعال حکیم‌اند. و هر کدام از ملائکه در نظام ربّانی و در نظام حکیمانه ربوبی برای مأموریت ویژه تکوینی ارسال شده‌اند. و هر کدام نوعی نیاز نظام را نشان می‌دهند. هر کدام نوعی طلب اسما را نشان می‌دهند. هر کدام نوعی استعداد عالم را نشان می‌دهند. و هر کدام جلوه‌ای از اسم القابل‌اند، تعدد ملائکه، نشان از تعدد طلب صفات الهی است، هر صفتی در ملک‌ی جلوه‌گر می‌شود.



### 67- رابطه نفس با قوا و رابطه‌ی قوا با هم تدبیری است.

نفس به جهت غیرمادّی بودن مدبّر بدن و قواست. و مقدمه‌ی تدبیر، حکمت و علم حضوری است که نفس دارای آن علم حضوری می‌باشد. اسم رب، در نفس هم تجلّی دارد و ظهور تدبیرهای متنوع حکایت‌گر از تجلّی این اسم است. هر قدر تجرّد کامل‌تر شود. چون حضور قوی‌تر می‌شود دامنه‌ی تدبیر هم شدیدتر و هم همه‌جانبه‌تر می‌شود. خود نفس درجه تجرّد قوی‌تری نسبت به قوای اش دارد. پس نسبت به همه قوا و نسبت به بدن حاضرتر و عالم‌تر است. و می‌تواند این مجموعه را تدبیر حکیمانه کند. قوا نیز به ترتیب درجه وجودی، قدرت تدبیر قوای نازل‌تر از خود را دارند. یعنی؛ هر قوه، ربّ قوه نازل‌تر است. ملائکه، هم مظهر اسم ربّ‌اند و به خاطر دریافت این کمال موهبی از حق، قدرت تدبیر عوالم را دارند.

انسان کامل که حدّ تام، مظهر تام و جامع اسم رب است. قدرت تدبیراش به اذن الهی، تمام قلمرو عالم را در برمی‌گیرد. و واسطه‌ی حق در تدبیر عالم است. ملائکه هم، واسطه‌های تکوینی ربوبیت عالم‌اند. ربوبیتی که حکیمانه و لطیفانه است.

برای فهم درجات ربوبیت الهی نیاز به درجات لطافت روحی است. با هر مرتبه‌ای از لطافت روح، درجه‌ای از ربوبیت حق، در عالم کشف می‌شود.

و به زبان انفسی، هر قدر روح لطیف‌تر شود، نحوه‌های مختلف ربوبیت الهی را، در درون خود کشف می‌کند. درجه‌های ربوبیت حق را در درون تصدیق می‌کند.

### 68- قوای نفسانی، مدبّر واحد دارند.

در نظام انسانی، یک نفس حضور و ظهور دارد. که، مجموعه‌ای از قوا ظهور آن یک نحوه از حضور نفس‌اند. تمام این قوا بوسیله یک نفس تدبیر و اداره می‌شوند و همبستگی و نظام‌مندی قوا حکایت از یک مدیر می‌کند. اگر چند نوع مدیریّت و چند نحوه تدبیر متعارض، در نظام انسانی باشد. حکایت از وجود چند مدیر و چند نفس می‌کند. تعادل تکوینی قوا و ارتباط و انسجام قوا، حکایت از حضور یک واقعیت دارد. در نظام عالم هم، هماهنگی گسترده و نظام‌مندی حکیمانه‌ای در صحنه است. که حکایت می‌کند عالم تک تدبیری است. تک مدیریتی است. یک مدیر و یک مدبّر دارد. هر چند آن یک مدیر حضور و اسعانه در همه جا دارد. حضور عالمانه دارد. حضور حکیمانه دارد. مدیریّت جامع دارد. وقتی علم آن مدیر نامتناهی باشد. و کمالات جامع دیگر را نیز داشته باشد حتماً مدیریّت همه‌جانبه خواهد داشت. و نقصان و ضعفی در نظام عالم از جهت تکوین‌اش روی نخواهد داد.

### 69- عقل، سلطان قوای انسانی است.

قوای انسانی، درجات متنوع دارند. قوه‌ای که درجه بالاتر دارد از یک نحوه سلطنت بهره‌مند است. قوه عاقله، سلطان تمام مشاعر و ادارکات انسانی است. یعنی؛ بر تمام جهت‌گیری‌های قوا نظارت و ولایت دارد. در حدّی که در مرتبه‌ی قوه عاقله نظارت دارد. و در مرتبه دیگر ولایت دارد. به جهت این ایجاد تعادل، میان قوا و ایجاد تعادل در هر قوه و این نظارت و این ولایت می‌گویند: عقل، سلطان قوا می‌باشد. در یک سیستم مدیریتی هم، غالباً حاکم و مدیر شخصی است که با قدرت علمی و تجربه‌ای که

دارد بر یک مجموعه نظارت و ولایت داشته باشد. و بتواند تمام واحدهای آن سازمان را به یک تعادل نسبی به رساند. خیال، در حیوان سلطان قوای حیوانی است. یعنی؛ تمام افعال حیوانی از مبدأ خیال ریشه می گیرد. تمام کارهای حیوان، تحریکات قوۀ خیال است. و این قوۀ بر حیوان حکومت و سلطنت دارد.

براساس مبانی محکم عرفانی هر موجودی جامع همه اسماء الهی است. نه اینکه مجموعه‌ی اشیاء مجموعه‌ی اسماء الهی باشند. بلکه در هر شیء جامعیت اسمائی نهفته است. ملائکه هم این قاعده را دارند. ولی در هر ملکی اسمی خاص غالب و حاکم است. که، آن اسم خاص که براساس حکمت و مصلحت الهی در او قرار داده شده است. سلطان آن ملک است. یعنی؛ تمام تدابیر و افعال آن ملک بر مبنا آن اسم غالب است. هر عملی که آن ملک انجام می دهد. جلوه‌های آن اسم است. تحلیلات آن اسم، به شکل افعال ملکی ظهور و بروز می کند. پس آن اسم خاص که تمام هویت و حقیقت ملک را می سازد. و ملک با آن اسم و حقیقت متحد می باشد. به عنوان سلطان آن ملک و ربّ آن ملک خواهد بود. سلطان بودن عقل، برای قوای انسانی نشانه‌ی غالب شدن اسم علیم در روح انسان است. البته اسماء الهی با نظر الهی حضوراً به ما القاء می شوند. و بعد براساس فعالیت‌های نفس ناطقه، نفس شروع به مفهوم سازی و صورت سازی می کند.

عالم، هم سلطان دارد. مجموعه‌ی ملائکه هم به عنوان شئون انسان کامل یا شوون حق‌اند که، در واقع سلطان ملائکه به یک تعبیر انسان کامل و به یک تعبیر حق است.

**70- قوه عالیّه نفس، علت فاعلی و علت غائی قوای نازله است.**

اگر از یک زاویه دیگر به قوا نظر کنیم یک نحوه علیّت و فاعلیتی نسبت به هم دیگر مشاهده می‌کنیم. همیشه علت، بالاتر از معلول و غایت هم برتر از خود شی است. قوای نازله از این جهت که مدرکاتشان به سمت معقول شدن می‌روند. یعنی؛ یک ادراک حسّی می‌خواهد. در سیر خود یک ادراک عقلی شود. قوه عاقله و صورت عقلی مفهومی غایت آن محسوب می‌شود. و از جهت اینکه قوه عاقله قدرت تأثیرگذاری بر خیال و حواس را دارد. علت فاعلی محسوب می‌شود. همان‌طور که خود نفس علت فاعلی و غائی بدن و قواست.

ملائکه عقلی، علت غائی و فاعلی ملائک نازل‌اند. و ملائکه نازل، سیر تکوینی به سوی تجرّد تام دارند (علت غائی) و علت فاعلی می‌باشند چون واسطه انتقال همه کمالات الهی به ملائکه نازل‌تر از خود می‌باشند.

**71- تعدّد قوا، حجاب و مانع حضور نفس نیست.**

تعدّد قوا، مانع حضور نفس نیست. همان‌طور که تعدّد اعضا، مانع حضور نفس و مانع حضور قوا نیست. نفس چون غیرمادی است نافذ است. متصرّف در قوا و بدن است. نفس، چون وسعت دارد، می‌تواند همه قوا و اعضا را یکجا و یکنواخت پوشش دهد. برخلاف امور جسمانی به عنوان مثال: نفوذ آب در یک زمین، حجم مشخصی را در برمی‌گیرد. زیرا خود آب، محدودیت وجودی دارد. محدودیت از جهت مقدار و عمق دارد. ولی مجرد کمیت و ابعاد مادی را ندارد. لذا حضورش هم محدود نیست از این جهت تعدّد قوا و حجم بدن، مانع حضور نفس نیست. خداوند هم که

مطلق هستی است. حضور گسترده در تمام مظاهر دارد. و تعدّد و نامتناهی بودن تعداد مظاهر، مانع و حجاب حضور او نیست.

### 72- قوا از نفس، در نفس، با نفس و برای نفس اند.

مشاعر ادراکی ما، جلوه‌های نفسند و این جلوه‌ها همیشه با نفس همراه است. و در کنه نفس به عنوان ذخیره نفسند. فانی در نفسند، عینیت و اتحاد با نفس دارند. و یک نحوه، ظهورات خود نفس برای خودش است. فرشتگان هم جلوه‌های متنوع حق و در حق فانی و باقی به حق و با حق معیت قیومیّه دارند. و برای حق موجوداند و به حق تحقق دارند.

### 73- مشاعر ما، به منزله‌ی لوح و قلم برای نفس اند.

قوای نفسانی، از آن جهت که فیوضات و کمالات نفس را دریافت می‌کنند، لوح نفس اند. و از آن جهت که حقائق از آن‌ها صادر می‌شود به منزله‌ی قلم اند. و از آن جهت که تدبیر بوسیله نفس نسبت به قوا انجام می‌شود عرش است. در تعبیر دینی هم از فرشتگان تعبیر به لوح و قلم و عرش می‌شود.

ملائکه از آن جهت که اسماء الله را از حق دریافت و جذب می‌کنند لوح الهی اند. و از آن جهت که آن حقائق را به درجات نازل تر انتقال می‌دهند قلم اند پس لوح و قلم بودن قوا آیت است برای شناخت الواح و اقلام نظام خلقت پس هر مجردی از وجهی لوح و از وجه دیگر قلم است.

### 74- ایجاد و ظهور دفعی قوا

یکی از نکات بلکه اصول مهم در رابطه با قوا، کیفیت ایجاد و ظهور آن‌ها از نفس است. چون در مقام مجرد، شرائط زمان و مکان و تدریج و اعداد معنا ندارد. و هر موجود مجردی از ماده و حرکت منزّه می‌باشد.

نفس به محض اراده، قوا را انشاء می‌کند. یعنی؛ ایجاد قوا، عین ظهور می‌باشد. نفس به محض اراده، قوا را انشاء می‌کند. یعنی؛ ایجاد قواعین ظهور می‌باشد. همین که اراده کرد، آفریده می‌شوند. و ظهور آن‌ها دفعی است نه تدریجی برخلاف اشیا طبیعی که خلقت و ظهور آن‌ها دفعی است. اراده در مقام تکوینی نفس مساوی با ایجاد و تحقق است و فاصله‌ای میان اراده کردن نفس و خلق قوا نیست. البته هر آفریدنی همراه با ظهور نیست. زیرا بعضی مواقع نفس اراده ایجاد می‌کند و خلق صور می‌کند ولی صور را در باطن خود محفوظ نگه می‌دارد. وقتی اراده ظهور کرد. از درون و کنه نفس (آن‌هایی را که ایجاد کرده بود) ظاهر می‌سازد. خلقت و آفریدن ملائکه، هم دفعی است، و آفریدن آن‌ها با ظهورشان در مقام خودشان یکی است. یعنی؛ اگر خداوند اراده کند. ملائکه عالم عقل را بیافریند. به محض خواستن، آن‌ها آفریده می‌شوند. و در مقام عالم جبروت ظاهر می‌شود. ظهور متناسب با عالم عقل، که در این آفریدن و ظاهر شدن، زمان و مکان و مقدار و حرکت و فاصله معنا ندارد. همان‌طور که ایجاد صور متالی در قوه خیال بدون زمان و مکان و فاصله است.

### 75- رابطه‌ی قوا و نفس، صدوری است نه حلولی.

مجموعه‌ی قوا، به عنوان جلوه از نفس صادر می‌شوند. قوا تولید نفس نمی‌باشند. نفس در قوا حلول نمی‌کند. حلول کردن، از اوصاف موجودات طبیعی می‌باشد. نفس این قوا را متناسب با مقام هر کدام در مرتبه خودشان ایجاد می‌کند. یعنی در مقام خیال، صور خیالی و در مقام عقل، مفاهیم کلی ایجاد می‌کند. پس رابطه‌ی نفس و قوا، ایجاد می‌باشد. نه حلولی و نه تولیدی، مانند: میوه‌ای که از درخت تولید می‌شود. نفس،

چون از سنخ حق می‌باشد. و مظهر خالقیت و اسم خالق است. در نشأت خود قدرت آفریدن دارد. رابطه‌ی ملائکه هم با حق ایجاد است، نه رابطه تولیدی، ملائکه، جلوه‌های ایجاد الهی‌اند، تولید و تولد در موجودات مجرد، راه ندارد. حق، هستی و وجود ملائکه را می‌دهد. ایجاد هستی می‌کند. بودن توأم با کمالات به آن‌ها می‌دهد.

### 76- شناخت فردی قوا، معنا ندارد.

عالم هستی یک نظام است. یک نظام هدفمند که جهت نهایی آن رسیدن به کمال نامتناهی است. هر چند هر کدام از موجودات به درجاتی از آن کمال مطلق می‌رسند. در این مجموعه‌ی منظم طبیعی، خلقت هیچ موجودی لغو و بیهوده نیست چون حکیم در عالم جلوه کرده است. و از طرفی تمام مظاهر این مجموعه، با هم ارتباط ذاتی دارند نه اینکه مانند یک جعبه آچار کنار هم باشند ولی از هم گسسته باشند.

هر موجودی با تمام اجزاء این مجموعه پیوند و ارتباط دارد. البته علم بشر، در حدی نیست که تمام این رابطه‌های ذاتی را تشخیص دهد. هر کدام از این رابطه‌ها، یک سنت ثابت و یک قانون محکم الهی‌اند. با توجه به این مطالب، شرط شناخت هر جزئی از این مجموعه این است. که، هر جزء در ارتباط با بقیه‌ی مجموعه شناخته شود. یعنی؛ موقعیت و جایگاه هر موجود، را وقتی می‌توان تعیین کرد، که، ارتباط آن را با کل مجموعه در نظر بگیریم. در نظام انسانی هم، برای شناخت حقیقت قوا باید ارتباط آن را با کل مجموعه یعنی؛ بدن و نفس در نظر گرفت. در یک سیستم، شناخت یک جزء بطور انفرادی معنا ندارد. پس تا حقیقت نفس و حقیقت جسم، معنا نشود، حقیقت مشاعر هم معنای جامعی پیدا نمی‌کند. در کل عالم

خلقت هم این قاعده جریان دارد. یعنی؛ شناخت جامعی از ملائکه، بدون در نظر گرفتن حقیقت بقیه موجودات و بدون شناخت حقیقت آنها که خداوند است، امکان ندارد. پس ما به اندازه وسعت خود می‌توانیم در رابطه با این موضوع، شناخت پیدا کنیم. و از طرفی باید تحقیق کرد که چگونه و به چه دلیل تمام مظاهر با هم ارتباط و پیوند دارند؟

ارتباط و پیوند کل این مجموعه به بحث توحید و اسماء الله برمی‌گردد. یعنی؛ عالم جلوه گاه اسماء الله است. و عالم به ما هو عالم، هیچ گونه تحقیقی ندارد. بلکه عالم بما هو اسماء الله تحقق و عینیت دارد. باتوجه به این قاعده کلیدی عالم را باید از بالا نگاه کرد. تا جایگاه هر چیز معنا پیدا کند. تمام اسماء الله به عنوان کمالات در حق موجوداند. و ارتباط ذاتی میان آنها هست. و در هر اسمی همه اسماء، موجود است زیرا یک ذات بسیط نامتناهی در همه اسما حضور و ظهور دارد. آن ارتباط ذاتی اسماء الله، وقتی نازل می‌شود، به شکل یک مجموعه‌ی مظاهر متصل به هم، ظاهر می‌شود. پس ریشه ارتباط اشیا، همان اسماء الله است.

### 77- ایجاد قوا، تکراری نیست.

وقتی متوجه شدیم که رابطه نفس و قوا ایجاد می‌کند، نه از نوع تولید مادی زاویه نگاه ما عمیق تر می‌شود. و مشاهده می‌کنیم. که؛ نفس هر لحظه قوا را می‌آفریند. هر لحظه خلق جدید دارد. هر آن آفرینش نو دارد. هیچ نحوه تکراری، در آفرینش‌های نفس نیست. هر لحظه ابداع جدید، انشا نو، هست. که؛ درجه هر آفریدنی با آفریدن دیگر متفاوت است. چون نفس مظهر «کل یوم یوفی ثمن» (سوره رحمان) می‌باشد. و مانند حق هر لحظه در حال آفریدن است. آن هم آفریدن در درجه‌های متنوع مثالی و عقلی، که،



آفریدن‌های او از یک نوع و به یک نحوه نیست. بینائی الان با بینائی قبلی فرق دارد. صورت ایجاد خیالی قبلی، با صورت فعلی، متفاوت است. ایجاد الهی، از نوع فعل و انفعالات مادی و تولید شیء مادی نیست. مانند: ترکیب کردن عناصر شیمیایی و تولید عنصر جدید نیست. ایجاد کردن، یعنی؛ اصل هستی شیء را دادن، خلقت ملائکه هم، هر لحظه به اراده حق ایجاد می‌شود و در خلقت ملائکه، تکرار نیست. حق هر آن شأن جدید دارد. یعنی؛ خلق جدید دارد. «إِلَهِمَّ فِی بَیِّنَاتٍ مِّنْ عِلْمِکَ بَیِّنَاتٍ»<sup>5</sup> عالم هر لحظه نو و جدید است. هیچ نحوه تکراری در عالم نیست. در لحظه به عالم، هستی افاضه می‌شود. هر لحظه از مبدأ نور، علم و حیات و رحمت ارسال می‌شود. یکی از اصول عرفانی قاعده «الاکرار فی التَّحْلِی» است.

#### 78- قوا، مظاهر هدایت تکوینی نفس اند.

هر لحظه مشاعر، بوسیله نفس به سوی هدف خود هدایت می‌شوند. لحظه به لحظه با نظارت و ولایت نفس، قوا به کمال اعتدالی خود نزدیک می‌شوند. که این حکایت از سنت لایتغیر هدایت می‌کند. توازن و تعادل قوا از طریق نفس بطور تکوینی ایجاد می‌شود. فرشتگان، مظاهر اسم الهادی‌اند و خداوند هر لحظه آن‌ها را به سوی خود، هدایت می‌کند و آن‌ها هم هر لحظه، موجودات دیگر را به حق هدایت می‌کنند.

**79- از هر قوه‌ای، یک کمال و کار صادر می‌شود.**

نفس در هر قوه‌ای یک نوع تجلی دارد. و از هر قوه‌ای هم یک نوع کار صادر می‌شود. بینائی فقط می‌بیند. سامعه فقط می‌شنود. بویائی فقط استشمام می‌کند. در فاعل‌های طبیعی هم هر فاعلی یک سنخ کار از آن صادر می‌شود. البته قوا، فاعل‌های مجرداند. آتش فقط می‌سوزاند. خورشید فقط گرم می‌کند. ملائکه هم هر کدام مقام مشخص، قلمرو معین و کار مشخص دارند چون مظهر کمال خاص الهی‌اند. ملکی که مظهر اسم السميع هست فقط شأن خاص سميع بودن دارد. یعنی؛ گوش برزخی می‌دهد، ملکی که مظهر خاص البصير است فقط چشم باطنی می‌دهد. ملکی که مظهر اسم العليم است. فقط جلوه‌های علمی از او صادر می‌شود. و این قانون الهی است و هر ملکی ذات منحصر به یک فرد است. یعنی؛ ملک مثالی در واقع یک حقیقت و یک ذات است. که، تمام افراد آن شؤن و جلوه‌های آن می‌باشند. و نوع ملک مثالی یک فرد بیشتر ندارد. ما یک ملک مثالی بر مبنا این قاعده فلسفی داریم. که، این ملک، خود یک مقام عالم مثال اکبر است و افراد آن، شوون آن می‌باشند. نه اینکه هر کدام بطور مستقل ذات جداگانه داشته باشند. و چون تمام افراد ملک مثالی شؤن ذات واحد می‌باشند. هر شأنی مظهر یک اسم خاص می‌باشند. از این جهت یک ملک مظهر رزاق است. رزق به موجودات عالم طبیعت می‌دهد. ملکی دیگر، مظهر المحی است. حیات به تمام ارواح می‌دهد. و تمام افراد آن یک نوع ملک با ذات آن نوع مثالی که ذات واحد است. اتحاد کامل دارند. مثل: یک درختی که در عالم ماده یک ریشه و تنه دارد ولی هزاران هزار شاخه دارد، و از هر شاخه‌اش میوه‌ای خاص تولید

می‌شود، و هر کدام از شاخه‌هایش به منزله‌ی یک فرد از آن نوع‌اند. باتوجه به اینکه کثرت انواع، در عوالم غیب نیست، و تکثیر نوعی، مربوط به عالم طبیعت است. و رابطه‌ی یک نوع ملک، با افراد برزخی‌اش، رابطه‌ی جلوه و متجلی است. مانند: رابطه نفس و قوا در واقع هر کدام از ملک‌ها به منزله‌ی یک قوه از نفس کلی برزخی می‌باشند. حق در مرتبه سمیع فقط می‌شنود، در مرتبه بصیر فقط می‌بیند.

### 80- مشاعر ما، رابطه ظاهر و باطن دارند.

قاعده ظهور و بطون در عرفان مطرح است. و معنای آن این است. که، هر شیء چه طبیعی و چه ملکوتی باشد. جامع همه‌ی خزائن الهی است. یعنی؛ حق تمام اسما و صفات‌اش را در هر شیء به ودیعه قرار داده است. پس هر شیء مظهر صمد می‌باشد. و خلاء در هیچ شیء و مظهری یافت نمی‌شود. منتها کمالات جامع که در هر شیء قرار دارد. حالت خفاء و ظهور دارند. همه‌ی کمالات را، بالفعل دارند ولی برخی از کمالات آن ظاهر است. و در صحنه جسم و روح ظاهر می‌باشد. و چون ظهور دارد آثار آن مشخص است. و برخی کمالات آن، در خفاء و بطون است. باطن بودن کمالات برخی مظاهر، به معنای نداشتن و یا بالقوه بودن نیست. هر موجود تمام خزائن الهی را در حدّ خود واجد است. و این کمالات بالفعل یا در ظهوراند و یا در خفا و یا برخی ظهور دارند و برخی در بطون‌اند، موجودات عالم ماده به اندازه ظرفیت وجودی خود، کمالات الهی را دریافت می‌کنند یعنی؛ بطور جامع دریافت کرده می‌کنند. ولی به نازله، برخی کمالاتی را که دریافت کرده‌اند بروز می‌دهند. و بروز دادن آن هم، به اندازه ظرفیت خودش است. و برخی از کمالات در خفا می‌باشد. تا

شرایط ظهورش، به تدریج و متناسب با حرکت دائمی عالم ماده فراهم شود. حرکت جوهری، شرایط ظاهر کردن حقائق باطنی هر شیء را فراهم می‌کند. ولی موجودات برزخی و مجردات مثالی به خاطر مجردبودن، از لطافت و شدت وجودی بالاتری برخوردارند به همین خاطر آنها هم مانند موجودات مادی کمالات الهی را (که همان اسماء الله باشند) به جامعیت دریافت کرده‌اند، منتها با شدت بیشتر چون درجه وجودی و لطافت آنها قوی‌تر می‌باشد و به همین خاطر لطافت، بروز و ظهور هر کدام از آن کمالات نیز شدیدتر است، یعنی علم و قدرت و حیات و سایر اسما را کامل‌تر دریافت کرده‌اند و کامل‌تر از امور جسمانی بروز می‌دهند. آن اسمائی که ظاهر نمی‌شود در خفا و بطون ملائکه است. همین طور ملائکه عقلی جامعیت صفات و خزائن الهی را دارند. ولی به تناسب درجه وجودی و رسالت‌ای که دارند برخی کمالات را ظاهر می‌کنند و برخی کمالات در خفاء می‌باشد. در نظام انسانی نیز مشاعر ما این حکم ظهور و بطون عرفانی را دارند. و نفس، حقایقی را که از حق دریافت کرده است، برخی را ظاهر می‌سازد. و برخی را مخفی می‌کند. در بطون خود دارد. آن اسمائی را که دریافت کرده، دو حالت ظهور و بطون دارند و آن قوائی که ظاهر شده‌اند همان اسمائی هستند که ظاهر شده‌اند و آن قوائی که ظاهر نشده‌اند (همان اسماء و صفاتی‌اند که در بطون نفس‌اند) بر همه‌ی موجودات عالم هستی این قاعده کلی جاری است. با این قاعده کلّ مظاهر الهی را می‌توان تفسیر کرد. و یک جهان‌بینی گسترده به انسان حکیم می‌دهد. چون خود ذات الهی، در هر مظهر حضور دارد و ذات هم حامل همه‌ی خزائن خود است، هر شیء جامع همه حقائق الهی است.

### 81- هر قوه به تناسب رتبه‌ی وجودی خود بهترین شأن است.

هر کدام از قوا در حدّ نوعی خود و در مرتبه وجودی خود بهترین شأن نفس اند. چون نفس مظهر احسن الخالقین است. و خلاقیت نفس، جلوه‌ای از خالقیت الهی است. نفس به اذن و اراده الهی در حدّ وجودی خود، آفریدن و آفرینش خاص خود را دارد. ملائکه هم، هر کدام به تناسب رتبه‌ی وجودی خود از آن جهت که مظهر خالقیت الهی اند قدرت آفریدن دارند. و متّصف به یکی از ویژگیهای ربوبی اند.

### 82- مشاعر انسان، تشخصات نفس می‌باشند.

در موجودات مادی، که مجموعه‌ای از جواهر و اعراض می‌باشند. مانند: سایر موجودات، تشخّص وجود دارد. تشخّص به وجود است. و اعراض علائم و امارات تشخّص اند نه اینکه تشخّص موجودات مادی به اعراض باشد. همیشه تشخّص، به وجود است و تشخّص از وجود جدا نمی‌شود، در موجودات مجرد، جلوه‌های آنها تشخّص آنها می‌باشد، قوا، تشخّص دهنده به نفس می‌باشند. خداوند در مقام ذات هیچ نحوه‌ی تعین و تشخّصی ندارد. و در مقام فعل که همان مظاهر عینی باشند، تشخّص دارد. که، در واقع این هم تشخّص مظاهر است. ملائکه و همه موجودات، تشخصات حق اند تعین فعلی حق اند.

### 83- علت محدثه قوا و علت مبقیه آنها

نفس علت مبقیه و محدثه بدن و قوا هست. یعنی؛ هم بدن می‌سازد. و بدن‌سازی از آن نفس است. و هم بقا و ادامه بدن و ادامه حیات قوا به نفس می‌باشد. همانطور که آنها را ایجاد و حادث کرد به آنها بقاء هم می‌دهد. نفس در یک مرحله اول هستی به آنها می‌دهد و در مرحله بعدی

لوازم حیات و کمالات وجودی خود را، به سوی آن‌ها نازل می‌کند. خداوند نیز علت محدثه و علت مبقیه‌ی همه‌ی خلایق از جمله ملائکه است. هم هستی به آن‌ها داده است. و هم حیات آن‌ها را تداوم می‌بخشد. با یک تجلی و با یک اسم می‌آفریند. و با تجلی و اسم دیگر حیات و بقا می‌دهد. زیرا تجلی و ظهور الهی، به اسماء الله است. و ذات الهی بماهو ذات، با مظاهر هیچگونه ارتباطی ندارد.

ذات بما هو اسماء الل،ه با مظاهر ارتباط دارد، اسماء الل،ه و سائط ارتباط حق با خلق اند. از این جهت حق با یک اسم، یک کمال به ملائکه می‌دهد. و با اسم دیگر کمال دیگر با اسم رحمان، رحمت و وجود می‌دهد. و با اسم رحیم کمال و ادامه بقا می‌دهد. هم وجود، فیض الهی است و هم بقا فیض دیگر حق است.

#### 84- قوا، وسائط ارتباط ذات ما با بدن اند.

نفس به ما هو نفس، یعنی نفس از آن جهت که فقط ذات است. و ما به مشاعر آن نظر و توجه نداریم. نه از آن نظر که ذات، فاقد کمالات باشد زیرا ذات انسان با کمالات اتحاد و عینیت دارد. و کمالات به شکل عارض و معروض برای هیچ مجردی حاصل نمی‌شود. نفس به خودی خود و بدون واسطه با بدن ارتباطی ندارد. حلقه اتصال ذات با بدن، قوا می‌باشد. قوا در واقع اسما انسان می‌باشد. نه اینکه انسان مطابق اسما و صفات ربوبی برای خود صفات و اسمائ مستقل داشته باشد. بلکه قوا، به منزله‌ی اسماء می‌باشند. نفس به ما هو قوا، ظهور و بروز دارد. نفس به ما هو قوا، با بدن رابطه دارد نه به ماهو قوا در بدن حضور دارد. یعنی؛ نازل‌ترین قوای روحی ما که همان حواس پنجگانه باشد نفس را به بدن پیوند می‌زند. همان‌گونه

که حق با اسماء جزئیة خود، با مظاهر اتصال دارد. ذات الهی آجل از این است. که؛ بدون واسطه اسماء با مظاهر روبرو شود. زیرا ذات نامتناهی است و همه مظاهر متناهی اند. و اسماء الله، ذات در درجه و تعین خاص اند. چون مقداری از شدت ذات در اسماء الله کاسته می شود، از طریق اسما می توان بامظاهر ارتباط برقرار کرد.

### 85- قوا، تقدّم و تأخّر وجودی و ظهوری دارند.

بر اساس قاعده امکان اخس و اشرف ترتیب ایجاد مظاهر، به این صورت است که اوّل مجردات کلیه و مرسلات سعی آفریده می شوند. و از خداوند هستی دریافت می کنند. و بعداً مجردات برزخی، زیرا فیض ای که از خداوند صادر می شود. مطلق است نه محدود و مقید، این فیض اطلاقی، به تناسب ظرفیت موجودات. به هر مرتبه از وجود یعنی مظاهر هر عالم که می رسد. اطلاق خود را از دست می دهد. و متناسب با مرتبه ای عالم، ظهور می کند تا به عالم طبیعت برسد، این فیض در یک مقام به شکل جبرائیل و اسرافیل و میکائیل، تجلی می کند. که قوای شدید عالم اند و در عالم برزخ، جلوه های نازل تر دارد. پس عالم اشرف که عالم مجردات تامّه است. اوّل آفریده می شوند. و بعد عالم مثال و در آخر عالم اخس که طبیعت باشد. بر مبنای این قاعده قوه عاقله، که تجرّد عقلی دارد تقدّم وجودی و تقدّم در ظهور دارد بر قوه خیال، و قوه خیال تقدّم وجودی و تقدّم در ظهور دارد بر قوای حسّی.

### 86- ظهور نفس برای خود و ظهور نفس برای قوا و در قوا

نفس دو نوع ظهور دارد. یک ظهور برای خود و یک ظهور برای قوا، نفس برای خود عین ظهور و بروز است. ولی یک ظهور برای غیر

دارد و یا یک ظهور به غیر دارد. هم به قوا تجلی کرده است و هم در قوا تجلی کرده است. خداوند هم دو گونه ظهور دارد. ظهور برای خود، که عین علم به خود است و یک ظهور به مظاهر اسما که ظهور به غیر و ظهور در غیر است. هر مجرد برای خود ظهور کامل دارد. به همین خاطر علم کامل به خود دارد. ولی برای غیر خود به اندازه ظرفیت اش تجلی و ظهور دارد. از این جهت، چون ظرفیت مشاعر انسانی، یکسان نیست نفس در تمام آن‌ها به اندازه حد آن‌ها در آن‌ها جلوه کرده است. و از جهتی به هر قوه تجلی کرده است. خداوند هم به تمام مظاهر ملکی و ملکوتی تجلی کرده است. تجلی حق، از خودش و مبتنی بر اراده خودش است. ولی ظهور آن به خلایق است و از جهتی در خلایق جلوه کرده است. فرشتگان الهی هم یک نحوه تجلی برای خود دارند که همان انکشاف ذات شان برای خودشان است. از این جهت مبدأ اثر و کمال نمی‌باشند. و از جنبه دیگر برای مادون خود تجلی می‌کنند. به مادون خود ظهور می‌کنند. در نازل تر از خود جلوه می‌کنند. پس ملائکه در ظهور برای خود و در ظهور برای غیر و در غیر و به غیر حکم قوا را دارند. هر مجرد عالی، در مجرد دانی و به مجرد دانی تجلی و ظهور می‌کند.

### 87- قوا، ربط حضوری و ربط ظهوری نسبت به هم و نسبت به نفس دارند.

قوا، با هم رابطه دارند، ربط ذاتی و تکوینی، بلکه عین اتصال و ربط به هم و عین ربط به نفس‌اند، هویت آن‌ها، شأنت آن‌ها ربط به نفس است. قوا هم نسبت به یک دیگر شأن‌اند و هم جملگی نسبت به نفس شأن و جلوه‌اند، و این ربط، یک نحوه ربط طولی است. همه در طول و امتداد



هم‌اند، همگی هم در طول نفس‌اند چون عالیه و نازلۀ دارند. اتصال به هم دارند، ربط حضوری به هم دارند یعنی نازلۀ در محضر عالیه حضوری به اندازه خود دارد. و همگی در محضر نفس حضور دارند. یک نحوه‌ی ربط ظهوری دارند یعنی هر نازلۀ ظهور قوۀ عالیّه است. پس از جهت حضور و از جهت ظهور و از جهت دریافت کمالات به هم پیوند دارند. کلّ عالم هم ربط حضوری به حق دارد. یعنی؛ همهٔ مظاهر به اندازهٔ درجه‌شان، در محضر حق حضور دارند. و از حق غائب و مخفی نمی‌باشند. و به تعبیر دیگر همهٔ مظاهر ربط ظهوری به حق دارند. یعنی؛ از جهت ظهور به حق پیوند دارند. همگی ظهور حق‌اند. همگی حضورشان از حق است.

در محضر حق همه‌ی مظاهر ظهور دارند. و این ظهور مظاهر، ظهور بالتبع می‌باشد نه ظهور بالذات، ملائکه، هم عین ربط حضوری و عین ربط ظهوری به حق‌اند و حضور و ظهورشان از حق است. و حضورشان فانی در حضور حق و ظهورشان فانی در ظهور حق می‌باشد.

## **88- قوا، ظهور یکسان ندارند همان‌طور که بطون یکسان ندارند.**

همان‌طور که حضور هر مجرد، به میزان درجه‌ی وجودی‌اش است و هر قدر مجرد درجه کامل‌تر داشته باشد حاضرتر است. اعم از حضور برای خود و یا حضور در مظاهر دیگر و برای دیگران، حق هم در عین اینکه حضور اطلاقی برای خود دارد. حضور مطلق، در هر مظهر دارد. هر مجرد یک ظهور کامل برای خود دارد. و یک ظهور نسبی به تناسب قوا و مظاهر برای مظاهر دارد. مثلاً: نفس هم برای خود ظهور کامل دارد. و هم ظهور به قوا و در قوا دارد. ولی ظهور در قوا متناسب با درجه‌ی قواست.

قوه عاقله چون مجردتر از خیال است. ظاهرترین قوا می باشد. و خیال ظهورش از عاقله کمتر است چون درجه اش نازل تر است و قوای حسّی، نازل ترین ظهور را دارند چون نازل ترین درجه وجود را دارا می باشند. و خود نفس، از قوای اش و از بدن اش هم حاضرتر و هم ظاهرتر است. البته به همان تناسب که قوه عالی تر ظاهرتر است. باطن تر هم هست زیرا هر قدر درجه ی وجودی کامل تر باشد، کمالات را بهتر و شدیدتر دارد، از آن جهت که شدیدتر دارد، ظاهرتر است. ولی از آن جهت که جامع تر است. باطن تر است. یعنی؛ هر قدر مجردتر باشد. ابعاد وسیع تر دارد پس باطن تر است. پس قوه عاقله، در انسان حاضرین قوا و ظاهرترین قوا و باطن ترین قوا می باشد. و خودنفس، نسبت به همه بدن و همه قوا حاضرتر، ظاهرتر و باطن تر است.

ملائکه هم در عین حضور برای خود، برای مظاهر دیگر هم حاضراند. و در عین ظهور برای خود، برای مظاهر دیگر نیز ظهور دارند. و ملائکه عقلی حاضرترین، ظاهرترین و باطن ترین، ملائکه می باشد. و در نهایت هیچ واقعیّتی مانند خدا نیست، که، از همه مظاهر خود حاضرتر، جامع تر، ظاهرتر و باطن تر باشد. قوا از این جهت که مظهر اسم الظاهراند، ظهور دارند. و از این جهت که مظهر الباطن اند بطون و خفاء هم دارند. وجود هم مساوق ظهور و هم مساوق بطون است. (ظهور درجات دارد، بطون نیز درجات دارد).

### 89- قوا، در عین نزول، عین رجعت اند.

قوا، در عین نزول از نفس، رجعت و حشر دارند. یعنی؛ نزول و نشر آنها، عین رجعت و حشر آنها است. نه اینکه در یک مرتبه نازل می شوند

و در یک مرتبه رجعت می کنند. نزول و رجعت آن‌ها توأم است و قابل تفکیک نیست. چون همان حقیقتی که هر لحظه جلوه می کند. و هر لحظه قوا را صادر می کند. هر لحظه حاضر است که قوا به آن برگردند. نزول از نفس به دلیل مبدأ فاعلی نفس است. و رجوع و رجعت به نفس به مبدأ غائی نفس است. ملائکه هم در عین نزول، عروج و رجعت و رجوع دارند. حق هم علت ایجاد آن‌ها و هم علت غائی آن‌ها می باشد. «گل یوم بونی ثان»، این تحلیل عقلی است که نزول را جدا از رجعت می داند.

### 90- پیوستگی نزول قوا، در عین تکراری نبودن.

در ایجاد و نزول قوا پیوستگی هست. نزول قوا، دوره‌ای و متناسب با فواصل زمانی نیست. و انسان این پیوستگی را درک نمی کند. و در عین پیوستگی و نظم در نزول، یک ایجاد هم نیست یعنی؛ این گونه نیست که یک فیض است که ادامه دارد. بلکه نزول هم پیوسته هست و هم پیوسته فیض جدید ایجاد می شود. از این جهت قوا، هم ایجاد از طرف نفس اند، هم فیض جدیداند. و هم فیض جدید پیوسته است. یک فیض نیست که امتداد دارد. فیض‌های جدید ممتد است. مانند: نور خورشید که هر لحظه خورشید نور جدید می سازد. که، در اینجا هم، همیشه نورافشانی هست. و هم یک نور، نیست، هر لحظه، ایجاد نور جدید است. و هم پیوسته ادامه دارد.

پیوسته نازل شدن قوا باعث می شود که ما همه‌ی فیض‌ها را یک قوه ببینیم، ملائکه هم هر لحظه در حال ایجاد شدن می باشند. و هر لحظه فرشته جدیدی در عالم حضور دارد و پیوسته این نزول ادامه دارد.

### 91- قوا، هم مظاهر نفس و هم عامل خفا نفس اند.

همین قوا که ظهورات نفس اند و راه و آیت شناخت نفس اند. عامل خفا و بطون نفس نیز هستند. یعنی هنگامی که قوا ظهور دارند و آثار آن ملموس و مشهود است. خود نفس از جهت کنه و ذات در خفا می باشد. و هنگامی که قوا به خفا و بطون می روند و سلب ظهور از آن ها می شود. نه سلب حضور همگی در مقام وحدت نفسانی فانی اند. یعنی؛ نحوه حضورشان، فناء می باشد. مثل : هنگامی که هفت رنگ ظاهر شده از نور سفید، به نور سفید برمی گردند. و خود نور سفید ظهور دارد و بقیه نورها ظهورشان فانی در ظهور نور سفید، شده است، ملائکه، هم با اینکه حجت نوری حق اند، اسماء الله عینی اند، عامل خفا حق می شوند یعنی هنگامی که این ها ظهور دارند، حق در بطون است. ذات الهی در خفا است. هنگامی که واحد القهار در صحنه ظهور کند، ظهور تمام مظاهر سلب می شود. نه اینکه مظاهر وجود و هستی شان نابود شود. بلکه چون شأن دیگر از حق که همان وحدت قاهره باشد، در صحنه ظهور تام می کند. مظاهر فانی در او می شوند. شدت ظهور حق عامل خفا او شده است. ظهور حق برای خودش نیاز به واسطه ندارد. ولی ظهور حق برای غیر واسطه می خواهد. هر چند واسطه ها، هم خود ظهوراند. اما واسطه های ظهور حق، اسماء الله اند نه مظاهر، مظاهر به اعتبار اسماء الله واسطه های ظهور حق اند چون حق عین ظهور و عین تجلی است. نیاز به واسطه ندارد. همان طور که عاقله ظهور نفس است و به یک تعبیر ظهور نفس به عاقله است.

## 92- معیت قیومیّه نفس با قوا.

نفس با همه قوا همراه هست. و بر همه‌ی قوا احاطه دارد. احاطه وجودی و علمی این معیت به شکل قائم‌بودن قوا به نفس است. حق قیوم است و همه موجودات قائم به ذات الهی‌اند. یعنی؛ به او قائم‌اند، همانطور که رابطه‌ی قوا و نفس به شکل اضافی اشراقیه است. یعنی؛ قوا اشراق و تجلی نفس‌اند. قوا، قائم به نفس‌اند و نفس قائم به ذات خود.

طبیعت قائم به ملائکه برزخی است. و ملائکه قائم به قیوم بالذات، یعنی حق است، حق با عالم است ولی محیط بر عالم رابطه‌ی نفس و قوا مانند رابطه دو انگشت نیست. دو انگشت با هم‌اند ولی بر هم هیچ نحوه احاطه‌ای ندارند. در حالیکه نفس با بدن است ولی محیط بر بدن، حق از طریق اسماء‌الله، محیط بر عالم است.

## 93- قوا از نفس با نفس برای نفس و در نفس‌اند.

نفس نسبت به قوا محدودیت‌اش کم‌تر است. ظرف قوا همان نفس است. معمولاً موجود محدودتر، در نامحدود حضور دارد نه بالعکس، قوا و بدن در نفس حضور دارند. که، حضور جلوه در متجلی است، قوا با نفس است ولی خارج از آن نیست. باز مثل: دو انگشت کنار هم، که، با هم‌اند ولی یکی درون دیگری نیست. قوا، برای نفس‌اند نه برای خودشان، برای خود هویت و تشخیص ندارند. به نفس متحقق‌اند نه به خود، به نفس بقا دارند نه به خود، ملائکه در عالم خلقت هم از حق‌اند، با حق‌اند ولی در حق، موجوداند ولی به تحقق و بقا حق و سراپا وجودشان و شؤونشان را توحید گرفته است.

## 94- مشاعر، واسطه‌های بروز سنت‌های الهی مکنون در نفس است.

ملائکه علل و اسباب سنت‌های تکوینی اند. یعنی؛ خلقت ملائکه ابزاری است برای تحقق سنن ربوبی که همان اسماء‌الله باشد. ظهور هر اسمی در عالم، یک سنت تکوینی است. قوای نفسانی هم، وسائط نزول و تحقق خواسته‌های درونی و اراده‌های مستمر نفس است. عالم، مقرون به حوادث متوالی است که در دل این حوادث باید عبرت‌های الهی و سنت‌های تکوینی را جستجو کرد. هر حادثه‌ای خبر از یک قانون کلی در خلقت می‌دهد. مانند: طوفان‌ها، سیل‌ها، و زلزله‌ها و بلاها که تحقق سنت قهاریت است و ابزار تحقق آن فرشتگان الهی است.

## 95- قوا، به منزله‌ی آیات محکم و متشابه‌اند.

قوای حسّی و خیالی انسان، به منزله‌ی آیات متشابه نفس در مقام تکوین اند. یعنی؛ آیات تکوینی نفس‌اند و قوه عاقله انسانی، به منزله‌ی آیت محکم می‌باشد. نظام خلقت هم آیات محکم و متشابه دارد. تمام موجودات به منزله‌ی آیات متشابه‌اند و انسان کامل به منزله‌ی آیات محکم می‌باشد. همانطور که آیات متشابه نیاز به تفسیر دارند. و باید با آیات محکم تفسیر شوند ما قوای حسّی و خیالی را با عقل تفسیر می‌کنیم. و عقل به آن‌ها جهت و تعادل می‌دهد. تمام عالم هم، بوسیله انسان کامل تفسیر می‌شوند. پس جایگاه ملائکه را در عالم، باید به کمک انسان کامل تعیین کرد. در واقع تمام مظاهر، به کمک انسان کامل به تعادل می‌رسند و جایگاه هر شیء را او مشخص می‌کند.

## 96- غالب و مغلوب بودن، وصف قوا می باشد نه وصف ذات

نفس.

غالیّت و مغلوبیّت، شأن نفس بما هو نفس نیست. بلکه، شأن و وصف نفس بما هو قوا می باشد. در مقام نفس و ذات ما، همه قوا با نفس عینیّت و اتّحاد و یگانگی دارند. یعنی؛ همه ی قوا با نفس یکی است نه اینکه در مقام نفس، نفس و مجموعه ی قوا موجود باشد. بلکه قوا در نفس به نحوه فنا تحقق دارند. اما به نحوه فنا حضور دارند. به حضور حقیقت نفس، حاضر می باشند. از این جهت در مقام ذات، ما فقط به خود ذات نظر می کنیم. از این جهت که ذات فقط هست. فقط حضور او اصل است، هر چند تمام قوا با او معیّت دارند. ولی در مقام نازل تر از ذات نفس، که مقام ظهور قوا می باشد. با اینکه نفس در تمام قوای خود حضور عالمانه و فعّال دارد ولی نفس به قوا ظهور دارد. برخلاف مقام ذات که در این مقام به خودش ظهور داشت.

در مقام ظهور قوا، غالب و مغلوب بودن مطرح است. یعنی؛ به تناسب شرایط انسانی، یک قوه غالب و قوه دیگر مغلوب است. غلبه در قوا به معنای ظهور قوی تر یک قوه است. و مغلوب بودن یک قوه، یعنی در صحنه نفس حضور و ظهور دارد. ولی ظهور ضعیف تر، پس غالب و مغلوب، وصف قوا می باشد. و به عبارتی وصف نفس در مقام ظهور و خفا قوا و یا ظهور قوی تر و ظهور ضعیف تر، قوا است، خود نفس بما هو نفس، همه جا حاضر و ناظر و شاهد و ظاهر است. در مقام ذات حق هم بحث غالب و مغلوب بودن مطرح نیست. چون در آن مقام اسماء الله ظهور ندارند با اینکه حضور دارند. ولی اگر عینیّت اسماء و صفات با ذات و عینیّت

اسماء با هم مطرح باشد، دیگر اسما ظهوری ندارند، غالب و مغلوب نمی‌باشند. ولی هنگامی که اسماء الله فعلیت عینی به خود بگیرند. و مصداق طلب کنند و به شکل اشیا و ملائکه وجود خارجی پیدا کنند. در هر شیء اسمی غالب می‌شود. در نتیجه آن اسم، ظاهر می‌شود. و با ظهور آن اسم، آثار و احکام آن جاری می‌شود. و هنگامی که اسمی مغلوب باشد، آثار و احکام آن در خفا می‌رود. و شأن دیگر ظهور می‌کند، در موجودات طبیعی هم این حکم و قاعده جاری است. اشیا هر کدام صفات و ویژگیهای متعدّد دارند. هنگامی که از بین صفات‌اش، یک صفت قوی‌تر شد، آن ظاهرتر و یا ظاهر می‌شود و ظهور بقیّه ویژگیها به جهت ضعیف بودن لمس نمی‌شود. مانند: رنگهایی که در نور سفید است. بطور عادی، در نور سفید، سفید بودن غالب و ظاهر است و بقیه نورها حضور مخفیانه دارند. هنگامی که منشور در مقابل نور سفید قرار گرفت. نور سفید به 7 رنگ تجزیه می‌شود. و یا به تعبیر دیگر رنگهای پنهان آن نیاز به شرایط ظهور داشت. با فراهم شدن این شرایط مادی، بقیّه نورهای پنهان موجود، ظاهر شدند. این قاعده غالب و مغلوب بودن کاربردهای مهمی در فهم توحید، عالم هستی و خودشناسی دارد.

## 97- قوا، حضوری و حدانی قبل از نزول با نفس دارند.

تمام قوا قبل از ظهور در بدن در مقام ذات نفس حضور و حدانی دارد، حضور کلی دارند. حضور بدون تشخّص دارند. تعیینی ندارند، به وحدت بسیط نفس تحقق کلی دارند. تمام صور علمی خیالی و عقلانی، قبل از ظهور در نفس حضوری کلی دارند. و به نفس موجوداند و فانی در نفس‌اند و قائم به نفس‌اند. با توجه نفس، آن صور علمی، ظاهر می‌شوند.



تمام حقائق عالم نیز قبل از تحقق خارجی، کلیات آن در وحدت قاهره الهی حضور وحدانی دارند. و با توجه الهی، صورت خارجی به خود می‌گیرند. قبل از تحقق و تشخیص خارجی در عالم الهی به شکل صور علمیه کلیه حضور بسیط دارند. و به حق به نحو کلی ظهور دارند، پس نزول عامل تعین و تشخیص است. تشخیص حقائق عالم، در مقام صور علمیه، تشخیص علمی است. یعنی حقیقت تمام موجودات همان، علم کلی الهی است.

### 98- قوا، در مرتبه‌ی وحدت نفس، احکام مرتبه‌ی وحدت و در مرتبه ظهور، احکام ظهور را دارد.

قوا، درجات مشخص دارند. که هر قوه با درجه‌ی خاص خود از قوه دیگر قلمرو و رسالت و مرتبه‌اش تفکیک می‌شود. هر درجه، خاص همان قوه است. هر کدام قلمرو مشخص خود را دارند. همان‌طور که هر کدام قوا رسالت خاص خود را دارند، که، به تناسب درجه‌ی آن‌ها رسالت مشخص دارند. علاوه بر آن هر کدام از قوا چون یک نحوه تجلی خاص خود را دارند. احکام هر مرتبه از قوا به مراتب سایر قوا تسری پیدا نمی‌کند. و مراتب قوا مصون و محفوظ است. و بطور کلی، در هیچ جای عالم هستی، ادغام احکام عوالم معنا ندارد. احکام خاص هر قوه، همان احکام خاص درجات وجود است. و به بیان دیگر قواعد حاکم به هر قوه‌ای، همان قواعد خاص تنزلات وجودی است. قوای نفسانی تا وقتی در مقام ذات نفس در حالت فنا کلی و حضور وحدانی باشند از احکام مرتبه ظهور برخوردار نمی‌باشند. زیرا احکام ظهور خاص همان مرتبه است.

در مرتبه ظهور، هر کدام از قوا در عین اشتراک، تمایز مرتبه‌ای دارند. و تمام مراتب‌شان از هم دیگر متمایز است. هر کدام از قوا، حدود خاص دارند. آثار خاص دارند. فعلیت خاص همان مرتبه را دارند. با ظاهر شدن هر کدام آثار ادراکی و آثار عملی خود را بارز می‌کنند. اما هنگامی که در خود نفس، حضور جمعی داشته باشند و به نفس متحقق باشند. نه به خودشان، هیچ کدام از این احکام نامبرده را ندارند. تمام مظاهر هم این حکم را دارند. که، در مرتبه‌ی ذات حق، احکام خاص همان مرتبه را دارند و در مرتبه ظهور احکام خاص دیگر را، فرشتگان نیز در مقام ظهور وحدت قاهره کلیه الهی، هیچ گونه تمایز با هم ندارند، حضور وحدانی همه آن‌ها یعنی همه به حق قائم و حاضر و ظاهر شوند. و حاکمیت صرف حق جاری شود، آثار عینی ملائکه مانند: قوا وقتی آشکار می‌شود که از مرتبه علمی تنزل کنند. و لباس عینی به خود بگیرند و یکی از احکام ظهور، آثار است.

اثر گذاری و اثر پذیری موجودات، در مقام فعل است. همه‌ی قوا که مجموعه‌ی مظاهر نفس‌اند، در مقام ذات نفس، مجموعه‌ی ظهورها نمی‌باشند. بلکه وحدت ظهور دارند. یعنی؛ آن‌جا فقط یک واقعیت که خود نفس باشد، ظهور دارد (وحدت ظهور نه وحدت مظاهر، زیرا هر کدام از قوا حضوری دارند ولی حضوری کلی با سایر قوا) پس وحدت ظهور قوا در مقام خود نفس با وحدت مظاهر متفاوت است. (مظاهر، همگی در حقیقت نفس حضور دارند ولی یک واقعیت، ظهور دارد که خود نفس است.)

## 99- قوا و نفس در مقام اتحاد حکم واحد دارند و در مقام ظهور حکم متفاوت، دارند.

در حکمت این قاعده وجود دارد که متحدان حکم واحد دارند و حکم هر دو متحد به دیگری تسری پیدا می‌کند. و هر دو حکم و قانون واحد پیدا می‌کنند. یعنی؛ اوصاف و ویژگیهای همدیگر را دارا می‌شوند. احکام مشابه پیدا می‌کنند. به عنوان؛ مثال: نفس و قوا با هم ارتباط ذاتی دارند بلکه اتحاد و وحدت میان آنها حکم فرما هست. و قوا با نفس عینیت دارند. قوا با نفس به یک وجود متحقق‌اند. نه اینکه قوا یک حقیقت مستقل و جدا و نفس هم یک حقیقت دیگر داشته باشد. بلکه مجموعه‌ی قوا با نفس یک حقیقت‌اند نه چند حقیقت جدا و نه چند حقیقت کنار هم، مانند ماهیت با وجود، که، در خارج یک واقعیت‌اند و هر دو در خارج با هم اتحاد دارند. یعنی؛ با هم‌اند، ترکیب اتحادی دارند نه ترکیب انضمامی، ماهیت و وجود در خارج به یک وجود متحقق‌اند. به همین جهت احکام ماهیت که کلی و جزئی و مطلق و مقید است. به وجود منتقل می‌شود و وجود مانند ماهیت به کلی و جزئی و مطلق و مقید تقسیم می‌شود. و گرنه وجود ذاتاً این احکام را ندارد با توجه به این مقدمه، نفس با بدن رابطه ذاتی دارد. با قوا هم رابطه بلکه اتحاد دارد. که اوصاف نفس تجرّد، بساطت، وحدت، علم، فعلیت و ... می‌باشد. این اوصاف به قوا سرایت می‌کند. و ما قوا را به این اوصاف متصف می‌کنیم و می‌گوییم: قوا وحدت دارند، بساطت دارند، تجرّد دارند. و از طرفی نفس هم در مقام ذات خودش که مقام وحدت است، حکم قوا را می‌پذیرد، همان‌طور که قوا تشخص دارند. تعیین دارند، حدود دارند، متناهی‌اند این اوصاف به نفس منتقل می‌شود.

یعنی؛ نفس به جهت ارتباط با قوا دارای تشخّص، تناهی، حدود وجودی می‌شود.

البته هر موجودی به جهت مخلوقیت حدّ وجودی دارد. نفس در اثر ارتباط ذاتی با بدن هم حکم بدن را پیدا می‌کند، همان‌طور که در جسم تغییر و تبدل و حرکت ذاتی جوهری وجود دارد. نفس هم این قاعده حرکت جوهری را، از جهت ارتباط با بدن و تعلق به بدن دارد. یعنی؛ نفس در مقام فعل، تعین و تشخّص دارد. که مقام فعل او، همان قوا می‌باشد. ملائکه الهی هم از جهت اتحاد با حق حکم حق را دریافت می‌کنند. یعنی؛ ویژگی‌های حق را به آن‌ها نسبت می‌دهیم. نه بطور استقلال و از آن جهت که ظهور خاص در مقام عینی دارند حکم خاص مخلوقیت را دارند. یعنی؛ احکام تجلی را دارند. یعنی؛ غیر حق‌اند، از جهت مخلوقیت، احکام مخلوق و از جهت ظهور و آیت بودن احکام الهی را دارا می‌باشند. در مقام وحدت الهی متّصف به احکام خاص وحدت‌اند و در مقام ظهور از آن مقام احکام ظهور را دارند نه احکام وجود را.

### 100- ظهور قاعده «حکم الامثال واحده» بر تمام قوا.

یکی از قواعد فلسفی قاعده «حکم الامثال واحده» می‌باشد. یعنی؛ تمام اشخاص یک مرتبه حکم یکسان و مشابه دارند. و تمام قواعدی که بر یک فرد از یک نوع در یک مرتبه حاکم است بر سایر افراد آن نوع هم حاکم است. به عنوان مثال: تمام موجودات جسمانی، مشمول تبدل و حرکت و تغییر می‌باشند، تمام موجودات مادی حامل اعراض و جواهراند. کمیت و کیفیت و انفعال دارند، قوه بینائی و قوه شنوائی هم حکم واحد دارند یعنی همان‌طور که بینائی مجرد و یک واقعیت بسیط است. شنوائی هم

این احکام را دارد، تمام قوای حسی حکم واحد دارند. صورتهای خیالی هم، همگی حکم واحد دارند. اگر یک صورت خیالی مجرد از زمان و مکان و ماده باشد تمام صور خیالی این حکم را دارند. چون مثل هم‌اند تمام صور عقلی هم یک حکم دارند یعنی اگر یک صورت عقلی مجرد از ماده و صورت و انفعال و ترکیب باشد تمام صور عقلی، مجرد از این احکام‌اند. براساس این قاعده همه ملائکه عالم مثال، مجرد مثالی دارند و ماده ندارند، صورت محض‌اند زمان و مکان و تاریخ و حرکت ندارند. تمام مجردات عقلی، نیز از ماده و صورت مجرداند نه اینکه جبرئیل ماده و صورت ندارد ولی عزرائیل واجد ماده و صورت باشد. هر مجرد عقلی حضور کامل و علم کامل به خود دارد. یعنی؛ تمام ملائکه مقرب این حکم را دارند و از این جهت با هم تفاوتی ندارند.

### **101- همه‌ی قوای احساسی در عرض هم‌اند. و رابطه طولی و**

#### **ایجادى با هم ندارند و همگی با نفس، رابطه طولی دارند.**

قاعده‌ای در فلسفه داریم که همه‌ی موجوداتی که معمول علت واحداند همگی در عرض هم‌اند. قوای پنج‌گانه حسی همگی علت واحد به نام نفس دارند. و همگی در عرض هم‌اند یعنی رابطه‌ی طولی باهم ندارند، رابطه علیت و ایجادى نسبت به هم ندارند و علت ایجادى همه آنها، بطور یکسان نفس می‌باشد. و هر کدام از قوای حسی کثیر می‌باشند و کثرت عرضی دارند و همه‌ی این قوا نیازمند به نفس می‌باشند. براساس این قاعده تمام ملائکه‌ی مجرد مثالی، نسبت به هم در عرض هم‌اند و همگی معلول علت مافوق خود یعنی یک حقیقت عقلانی‌اند و رابطه ایجادى باهم ندارند، همان طور که تمام مجردات عقلی، یعنی چهار ملک

مقرّب در عرض هم‌اند نه یعنی مادّی‌اند بلکه عرضی یعنی رابطه طولی و ایجابی ندارند و علت ایجابی همگی حق است. این اصل بطور مبسوط به این شکل مطرح می‌شود که قوه عاقله انسان، که از ماده و صورت جسمیه و شکل و اندازه مجرد می‌باشد در طول نفس است و رابطه طولی و ایجابی با نفس دارد. به عبارتی اختلاف رتبی و درجه‌ای با اصل خود دارد و نسبت به قوه خیال هم علت است و رابطه طولی با مادون خود دارد. یعنی؛ اختلاف طولی با قوه خیال دارد، خیال درجه‌ی نازلۀ عقل است. قوه خیال هم از لحاظ درجه، مافوق قوای حسّی است. یعنی؛ خیال با حس اختلاف طولی و رتبی و ایجابی دارد. رابطه‌ی علّیت و معلولیت میان آن‌ها حاکم است. قوای حسّی نسبت به هم، اختلاف عرضی دارند به این معنا که علت و معلول هم نمی‌باشند و رابطه طولی با هم ندارند، همگی هم رتبه و هم‌شان‌اند، همگی معلول علت واحداند. موجودات عالم طبیعت دو نحوه اختلاف با هم دارند، اختلاف و تمایز طولی و اختلاف و تمایز عرضی توضیح این اصل به این شکل است که: در عالم ماده افراد انواع حضور دارد، نوع، یک ماهیت کلیه ذهنی می‌باشد که در عالم خارج در ضمن افرادش ظهور دارد و به تنهایی در خارج نوع نداریم، هر مفهوم کلی عقلی مصادیقی خارجی دارد که به آن افراد می‌گوئیم، این افراد مصادیق، ماهیت ذهنی‌اند، یک مفهوم کلی می‌تواند یک مصداق بالفعل یا بالقوه داشته باشد و می‌تواند مصادیق متعدّد داشته باشد. به هر کدام از این مصادیق یک ماهیت اطلاق می‌شود. ماهیت خارجی در کنار وجود و متحد با وجود است، هر موجود خارجی یک وجود و حقیقت دارد که وجود شخصی است. یعنی؛ وجود خاص یک ماهیت و یک ماهیت

شخصی دارد یعنی ماهیت خاص همان وجود، این وجود و ماهیت به یک واقعیت تحقق دارند. یعنی؛ دو وجود جدا از هم نمی‌باشند. دو فرد از یک ماهیت نوعی، مانند: دو حیوان، اختلاف طولی ندارند، بلکه اختلاف عرضی دارند یعنی عوارض مختلف دارند. در اعراض مختلف‌اند، هر دو یک ماهیت نوعیه دارند. یک درجه وجودی دارند (اختلاف طولی ندارند) اختلاف در صنف دارند. مثل: پرنده و خزنده، بعضی مواقع اختلاف در صنف هم ندارند مثل دو پرنده، دو پگاه هم اختلاف طولی ندارند و یک درجه وجودی دارند، اختلاف عرضی دارند، تمام افراد انواع عالم طبیعت اختلاف عرضی دارند ولی افراد انسانی که ماهیت مشترک دارند هم اختلاف طولی دارند یعنی درجات انسانی متفاوت دارند. نه اینکه رابطه طولی با هم دارند و اختلاف به ماهیات عرضی هم دارند، ملائکه مثالی در عرض هم اند یعنی به خاطر اینکه آثار ماده را دارند نه خود ماده را، عوارض مناسب عالم برزخ را دارا می‌باشند ولی نسبت به هم رابطه طولی ندارند و ملائکه عالم عقل که منزّه از ماده و صورت‌اند، از این جهت که همگی معلول علت واحد می‌باشند و همگی هم شأن و هم رتبه‌اند اختلاف عرضی دارند.

### 102- کلیت و جزئیت مشاعر انسانی.

قوای انسانی برخی کلیه‌اند مانند: قوه عاقله یعنی وسعت وجودی دارند. کلیت به این معنا سعی و وجودی است و از وجهی کلیت مفهومی و شمول معنائی دارند به این معنا: که، مفهوم کلی عقلی، قابلیت صدق بر مصادیق زیاد دارد. اولین معنای کلیت به اطوار و درجات وجود اطلاق می‌شود و دومین کلیت معنای از جهت عمومیت صدق و برخی قوا مانند

خیال و حواس جزئیّت دارند یعنی دایره شمول آنها محدودتر می باشد و از جنبه دیگر درجه وجودی نازل تر دارند، کلی یعنی آنکه وسعت وجودی دارد. جزئی یعنی آن که درجه نازل دارد. البته نباید کلی و جزئی فلسفی با کلی و جزئی منطقی که عمومیت و محدودیت مفهومی است را خلط کرد. از دیدگاه عرفا این ما اسماء کلیه و جزئیّه داریم، اسماء کلیه شمول وجودی دارند. و جامعیت و اسماء جزئیّه، درجه وجودی نازل تر دارند و از جامعیت برخوردار نمی باشند. اسماء کلیه محیط بر اسماء جزئیّه اند، ملائکه هم کلی و جزئی دارند، ملائکه عقلی کلیّت دارند یعنی وسعت وجودی، وسعت درجه، ملائکه برزخی به نسبت ملائکه عقلی جزئیّت دارند یعنی محدودیت وجودی و گرنه در مقایسه با عالم طبیعت وسعت دارند. پس نمونه ای از تطابق عالم درون و بیرون کلیّت و جزئیّت مشاعر و ملائکه است، اگر موضوع را بخواهیم به شکل دیگر طرح کنیم، به این شکل مطرح می شود. اسماء الهی که کلیه و جزئیّه اند، مصادیق عینی می طلبند، و فرشتگان مظاهر اسماء الهی اند. برخی مظاهر آسمائی کلی و برخی مصادیق اسما جزئی اند، نفس ناطقه، هم که جلوه خاص الهی است مظهر اسماء کلیه و جزئیّه است.

انسان کامل در نظام تکوین به منزله اسماء کلیه و بقیه انسان ها به منزله اسماء جزئیّه اند پس انسان چون مظهر جامع اسماء الهی است، حکم حق را دارد، یعنی همانگونه که حتی اسماء کلی و جزئی دارند، و اسماء شون الهی اند، شوون انسانی نیز که مشاعر و قوا باشد کلیّت و جزئیّت دارند.



### 103- تجلی و تنزل در نظام انسانی نه تجافی.

نفس ناطقه یکی از واقعیات عالم هستی است که، نحوه وجودش غیبی است. و قدرت تجلی و قدرت و قابلیت تنزل دارد، نفس ناطقه تجلی دارد نه تجافی یعنی؛ همیشه حقیقت و ذات نفس در مقام اصلی خود محفوظ است. و با نزول خود، مقام اصلی خود را از دست نمی‌دهد. بلکه با تجلی در قوا و تجلی به قوا و با حضور کامل در همه قوا، حقیقت خود را از دست نمی‌دهد. نزولش با حفظ مراتب توأم است، تجافی یعنی نفس برای نزول در مقام بدنی حضور در مراتب متوسط مانند قوه خیال و قوه عاقله نداشته باشد. پس نزول با طی مراتب همراه است. و تجافی عقلاً محال و باطل است، مشاعر علائم تنزل‌اند این یکی از قواعد حاکم بر نفس ناطقه و قوا است. در نظام آفرینش نیز قاعده تجلی جریان دارد و تجافی محال است. فیضی که از حق صادر می‌شود. اطلاق دارد و در هر عالمی موجودات متناسب با ظرفیت و درجه عالم، حدی از آن فیض مطلق را دریافت می‌کنند تا به عالم ماده برسد. و امکان ندارد بدون طی مراتب، فیض به عالم ماده برسد.

ملائکه نیز آیات و علائم تجلی الهی‌اند. عالم اطوار دارد، اطوار داشتن عالم نشانه تجلی است نه تجافی، ملائکه واسطه‌های تجلی حق‌اند، خود، تجلی حق‌اند، حق در آن‌ها و به آن‌ها تجلی دارد.

### 104- حضور تمام نفس، همراه با حضور تمام قوا است.

نفس، نزد خود حضور کامل دارد. و این حضور کامل با تمام قوا و کمالات همراه است. قوای نفسانی، چون با نفس اتحاد و عینیت دارند. و

در مقام وحدت جدائی بین آنها فرض نمی‌شود. همیشه با نفس همراه می‌باشند.

قوا، جنود و لشگریان نفس‌اند و همیشه مطیع فرمان‌های نفس می‌باشند. امکان ندارد. ما قوا را جدا از نفس تصور کنیم. زیرا شأن‌اند و شؤن به منزله‌ی صفت برای ذات می‌باشند. و تحقق جداگانه ندارند. در عالم هستی فرشتگان هم به منزله‌ی شؤن حق‌اند و با حق اتحاد و پیوستگی دارند و بدون حق فعلیت و تحقق ندارند، حضور حق در عالم همراه با حضور بالعرض تمام ملائکه است، زیرا ملائکه قوای حق‌اند.

### 105- قوا، احکام متفاوت دارند.

قوا، در انسان مشابه اسماء الله در حق‌اند. یعنی؛ احکام قوا و اسماء الله از جهاتی مشابه است. هر قوه حکم و قانون خاص خود را دارد. همان‌طور که هر اسمی هم قانون و حکم خاص خود را دارد. به عنوان مثال: قوه سامعه احکامی دارد. که، قوه باصره و قوه خیال ندارد. احکام وجودی تمام قوا، از یکدیگر جدا می‌باشد. همان‌طور که احکام ظهور آنها یکسان نیست. قوه سامعه وجود خاصی دارد. ظهور خاصی دارد. محل ظهور خاصی دارد. آثار و فوائد خاصی دارد. کمال خاصی برای نفس محسوب می‌شود. در عالم هستی هم هر ملکی احکام خاص دارد، درجه خاص دارد، ظهور خاص دارد، مظهر اسم خاص است.

هر اسمی از اسماء الهی هم قانون خاصی دارد. وجود خاصی دارد که با سایر صفات حق، متفاوت است. ظهور خاصی دارد. اثر خاصی در مظاهر خود دارد، هر اسمی باعث تحولات تکوینی خاص در عالم می‌شود. پس ملائکه مانند قوا احکام خاص خود را دارند.

### 106- احکام وجود قوا غیر از احکام ظهور قوا می باشد.

هر شیء دو نوع حکم دارد: یکی احکام وجود و دیگری احکام ظهور. احکام وجود یعنی؛ رتبه خاص هر موجود، در نظام خلقت که یک درجه وجودی خاص است. احکام ظهور، یعنی نحوه ظاهر شدن آن حقیقت از حق و شیوه ظهور آن حقیقت برای خود و برای غیر خود. قوا احکام وجودی خاصی دارند. همان طور که احکام، ظهور خاصی دارند. احکام ظهور موجود، متناسب با احکام وجود آن می باشد. به عنوان مثال: قوه ذائقه یک درجه وجودی دارد. که، با قوه عاقله متفاوت است. و قوه عاقله یک نحوه احکام ظهور دارد. که با قوه ذائقه متفاوت است. قوه عاقله تجرّد کامل دارد. در حالی که قوه ذائقه تجرّد نسبی دارد. ظهور قوه خیال با ظهور قوه عاقله فرق دارد. همان طور که وجود قوه خیال با قوه عاقله فرق دارد. همه ی قوا با فنا در نفس از خود ظهوری ندارند. با اینکه وجود آنها محفوظ است. پس احکام وجود قوا با احکام ظهور قوا فرق دارد.

ملائکه هم احکام وجودی متفاوت دارند. برخی ملائکه عالم برزخ اند. و تجرّد برزخی دارند. برخی ملائکه عالم عقل اند. و تجرّد عقلی دارند. آنها که تجرّد برزخی دارند، ظهور برزخی نیز دارند. یعنی؛ ظهورشان متناسب با درجه وجودشان است و آنها که تجرّد تام عقلی دارند، ظهور تام عقلی نیز دارند، اگر همه ی ملائکه در حق فانی شوند. وجودشان از بین نمی رود. بلکه ظهور آنها فانی در ظهور حق می شود. ظهور آنها محو در ظهور حق می شود. وجود تمام ملائکه قائم به حق اند. با اینکه درجه وجودی متفاوت دارند. ظهور تمام ملائکه نیز قائم به ظهور حق است. با اینکه هر کدام ظهور متفاوت دارند.

### فهرست منابع و مآخذ :

- 1- قرآن کریم، الهی قمشه‌ای، نشر اعتماد، سال 74.
- 2- اسفار اربعه، ملاصدرا، نشر مصطفوی، تابستان 68.
- 3- تمهید القواعد، ابن ترکه، مترجم : آیت‌ا... جوادی آملی، نشر الزهرا- قم، زمستان 72.
- 4- معرفه النفس و الحشر، استاد اصغر طاهرزاده، دفتر نشر جنگل، 1370.
- 5- مصباح الانس، حمزه فناری، نشر مولوی، 1372.
- 6- شرح فصوص الحکم، ابن عربی، مترجم ؛ علامه داود قیصری، نشر انوارالمهدی، 1416 هـ.ق.
- 7- شرح منظومه، ملاهادی سبزواری.

## كشف الآيات :

شماره آیه	سوره	آیه	شماره
4	قدر	تنزّل الملائكہ و الروح	1
4	معارج	تعرج الملائكہ و الروح اليه	2
44	اسرى	و ان من شيء الا يسبح بحمده	3
72	ص	و نفخت فيه من روحى	4